

دیاسپورای کوردها

خانی گالبات

”

آنچه در کوردستان جریان دارد با هیچ یک از بربریت‌هایی که در تاریخ روی داده‌اند قابل مقایسه نیست. تاکنون کشورهای اشغال‌گر کوردستان با اعمال استعمار داخلی، آسیمیلیسیون (هضم فرهنگی)، کوچ اجباری جمعی (دیاسپورا)، جنایات سازمان‌یافته، نفی حقوق ملی، انهدام جمعی، لشکرکشی نظامی، اعلام جهاد، جنایات پزشکی، شیوع فساد اخلاقی، رواج اعتیاد، غارت اقتصادی، ممنوعیت زبان، تحقیر فرهنگ ملی، جابه‌جایی قومی و... در تدارک نابودی ملت کورد بوده و هستند. همه‌ی این اقدامات «ژینوساید» به معنای کشتار و قتل‌عام جمعی است.

“

فرهنگی)، کوچ اجباری جمعی (دیاسپورا)، جنایات سازمان‌یافته، نفی حقوق ملی، انهدام جمعی، لشکرکشی نظامی، اعلام جهاد، جنایات پزشکی، شیوع فساد اخلاقی، رواج اعتیاد، غارت اقتصادی، ممنوعیت زبان، تحقیر فرهنگ ملی، جابه‌جایی قومی و... در تدارک نابودی ملت کورد بوده و هستند. همه‌ی این اقدامات «ژینوساید» به معنای کشتار و قتل‌عام جمعی است.

ساده‌ترین کشتار جمعی، همان قلع‌وقمع فیزیکی است که با هدفی خاص انجام می‌گیرد. انواع دیگر کشتار جمعی به طریق فرهنگی، ملی، بیولوژیکی، اقتصادی، ویرانی طبیعت و جغرافیایی نیز می‌باشد. کشتار و قتل‌عام سرخ‌پوستان توسط مهاجران آمریکا، قتل‌عام ارمنی‌ها و کوردها توسط ترک‌های عثمانی، بمباران شیمیایی، زنده‌به‌گور کردن و کوچاندن اجباری کوردها در عراق، ترکیه، ایران و سوریه و جایگزین کردن اعراب و ترک‌ها به جای آنان به منظور پاک‌سازی سرزمینی از قوم و یا ملتی خاص، مشابه مورد فلسطینیان توسط اسرائیل، کشتن یهودیان با گازهای شیمیایی توسط آلمان نازی، حتی به حاشیه‌راندن کوردها از اداره‌ی امور خود و در سرزمین خود توسط هسته‌های گزینش در ایران ژینوساید اداری به حساب می‌آید.

در واقع ژینوساید زیر پا نهادن حقوق جمعی انسان‌هاست. هم‌چنان که کشتن انسان‌ها مبین انکار حق حیات است، به معنای تحقیر تمام انسانیت نیز است. به دنبال تجزیه‌ی کوردستان در جنگ جهانی اول، اشغال‌گران کوردستان، تلاش همه‌جانبه‌ی خود را برای محو کوردها به‌کار بستند و با طراحی و اجرای برنامه‌های کوتاه‌مدت، میان‌مدت و

جوامع دور از وطن یا دیاسپورا به پراکندگی، مهاجرت یا آوارگی گروهی از مردم اطلاق می‌شود که دور از خانه و کاشانه‌ی اصلی خویش زندگی می‌کنند و در دنیا پراکنده شده‌اند. این واژه ریشه در متون یهودی دارد و به ماجرای خروج یهودیان از بابل اشاره دارد. اما اخیراً این لغت بست پیدا کرده است و به پراکندگی گروهی از مردم اطلاق می‌شود که دارای ریشه‌ی مشترک هستند و از خانه‌ی خود رانده شده یا فرار کرده‌اند. نمونه‌ی بارز آن کوردها در سرزمین خود در ایران، ترکیه، سوریه و عراق‌اند. ایجاد جامعه‌ی دور از وطن می‌تواند خودخواسته یا ناخواسته باشد.

اشغال‌گران کوردستان با بنیان‌نهادن حاکمیت مبتنی بر نژادپرستی، شوونیسم و فاشیسم و اخیراً شکل مذهبی آن کوشیده‌اند فریاد آزادی‌خواهی و رهایی‌بخشی ملت کورد را در گلو خفه و با پشتیبانی امپریالیسم، قیام ملت کورد را زنده‌به‌گور نمایند، همین وضعیتی که هم‌اکنون بر روژاوا حاکم است. وضعیت کوردها که توسط دولت‌های اشغالگر و با حمایت اروپا و آمریکا (ناتو) تجزیه گشته است و به انحاء مختلف گرفتار دیاسپورا، نابودی و آسیمیلاسیون و ژینوساید است، یک فاجعه‌ی تمام‌عیار می‌باشد. هم پاک‌سازی فیزیکی و هم فرهنگی‌شان در کوردستان روژاوا ادامه دارد. گویی کوردها موجوداتی هستند که در حال مرگ‌اند، در وضعیتی‌اند که نمونه‌ی مشابه آن در جهان وجود ندارد و از نظر ذهنی و جسمی تجزیه گشته‌اند. در جامعه‌ی کورد نه زندگی سنتی قدیمی جریان دارد و نه زندگی مدرن. به همین دلیل گرفتار یک فاجعه‌ی همه‌جانبه می‌باشد. آن‌چه در کوردستان جریان دارد با هیچ یک از بربریت‌هایی که در تاریخ روی داده‌اند قابل مقایسه نیست.

تاکنون کشورهای اشغال‌گر کوردستان با اعمال استعمار داخلی، آسیمیلاسیون(هضم



بلندمدت، فعالانه وارد عرصه‌ی نابودی نام کوردستان (ژینوساید جغرافیایی) شدند. کشتار جمعی تنها در دوران جنگ صورت نمی‌گیرد، بلکه در دوران صلح نیز با روش‌های گوناگون و گاه با آرامش کامل، عملی می‌شود. در برابر دیاسپورا و اعمال ژینوساید، هر ملتی که قربانی این جنایات باشد، حق دفاع از خود را دارد و مقاومت در برابر نابودی برای آن ملت، امری مشروع است.

هر ملتی در هر کجا باشد حق دارد که در عین دفاع از سرزمین و خاک خود، از هویت خویش پاسداری کرده و در شرایط صلح به توسعه‌ی سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی خود بیندیشد، برنامه‌ریزی کرده و عمل نماید. ژینوساید اداری به معنای دریغ‌داشتن همه‌ی این امور از ملت کورد، خصوصا در ایران است.

نابودی جمعی گروه‌های ملی، جوامع دینی و جوامع نژادی، نابودی بخشی از انسانیت است. کشتار جمعی ضدبشری‌ترین و وحشیانه‌ترین اقدامی است که از سوی دشمنان انسانیت و بشریت اجرا می‌شود و بدتر از آن سکوتی است که مدافعان حقوق بشر با قربانی کردن حقیقت در مسلخ مصلحت، خصوصا در مورد ملت کورد، به تجدید و تشدید آن دامن می‌زنند.

ژینوساید تنها نابودی فیزیکی یک جمعیت ملی، نژادی یا مذهبی نیست، بلکه شامل مجموعه‌ی اقدامات دیگر نیز هست. ژینوساید فیزیکی به معنای قتل‌عام به هر نوع و هر شکل و با استفاده از هرگونه سلاحی است. ژینوساید بیولوژیکی به معنای جلوگیری از رشد گروه‌های خاص از اجتماع مانند جداکردن زنان و مردان و ازهم‌پاشیدن نظام خانواده است که در ترکیه و توسط رژیم بعث در عراق اعمال شد. توزیع مواد مخدر

و گسترش اعتیاد با انگیزه‌های سیاسی و بی‌اراده‌کردن مردم کورد توسط رژیم مذهبی در شرق کوردستان در مقوله‌ی ژینوساید بیولوژیکی می‌گنجد. برابر قوانین جهانی، بند دوم پیمان‌نامه‌ی ۱۹۴۸، تهاجم فکری، جعل تاریخ، اشاعه‌ی فساد، اعتیاد و ... در یک جامعه ژینوساید محسوب می‌شود. دکتر مجید جعفر می‌گوید: «کولونیالیسم و روابط استعماری حاکم بر بخش‌های مختلف کوردستان، تمام شئون سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و روانی مناطق کوردنشین را در بر گرفته است».

دیاسپورای کوردها دارای ریشه‌های تاریخی، مادی، قومی، نژادپرستی، مذهبی، اقتصادی، جغرافیایی ژئواستراتژیک، ژئوپلیتیک، ژئوگنومی و ... بوده است. از لحاظ هستی‌شناسی تاریخی، دیاسپورایی کوردها از زمان فروپاشی دولت ماد آغاز می‌شود. برای تشریح دیاسپورایی کوردها با این گستردگی و با توجه به محدودیت کار، ناچار به خلاصه‌نویسی هستیم. ابتدا باید موجودیت تاریخی کورد را به اثبات رساند.

الف- به‌رغم این‌که به دنبال اکتشافات باستان‌شناختی در بین‌النهرین اطلاعات و دانسته‌های عظیمی در مورد تاریخ آن سرزمین به‌دست آمده است که تا یک قرن پیش از آن بی‌اطلاع بودیم، اما هنوز نکات مبهم و تاریک بسیاری وجود دارد، به‌ویژه اطلاعات در مورد نژاد، ریشه‌ی زبان‌ها و قومیت‌ها بسیار اندک است. از طرف دیگر ممکن است حفاریات و کشفیات آینده، آنچه را تاکنون از تاریخ باستان بین‌النهرین می‌دانیم از بنیان تغییر دهد. نکته‌ی حائز اهمیت این است که قسمت اعظم روند تحولات تاریخی بین‌النهرین در مناطقی روی داده است که برحسب موضع‌نگاری امروزه سرزمین کوردستان را تشکیل می‌دهد.

اگر متون محلی ایلامی‌ها، مادها، ماناها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها، کاسی‌ها، سکاها، توروکی‌ها و بین‌النهرین را بررسی کنیم، ملاحظه می‌شود که سرزمین کوردستان بیش از آن‌چه تصور می‌شود میدان اصلی تحولات تاریخی بوده است. با وجود این، در کتاب‌های تاریخی فراوانی که تاکنون از سوی مورخین کشورهای اشغال‌گر کوردستان نوشته شده‌اند، چرا از کورد و کوردستان خبری نیست؟

تمدن‌های سرکوب‌شده، ناقص یا از پیشرفت بازداشت‌شده‌ی زیادی در جهان وجود دارند. به لحاظ هستی‌شناسی تاریخی، خانواده وارد تیره، تیره وارد طایفه، طایفه وارد قبیله و به همین‌سان قبیله وارد قوم و ملت شده است. به دلیل تأثیر منفی عوامل خارجی و داخلی، تاکنون، نشانه‌های کمتری از اتحاد قبایل و همبستگی بزرگ‌تری در جامعه‌ی کورد دیده می‌شود.

به استناد مقدمه‌ی کتاب «شرفنامه»ی امیر شرف‌الدین بدلیسی، کتیبه‌های مرتبط به کوردها از چهار هزار سال قبل وجود دارند. در تاریخ جهان باستان هم، سومریان کوردها را «خوریتها» و حملات آنان بر علیه خود را به اژدهای کوهستان تشبیه کرده‌اند. برخی از مورخین کورد، در آثار خود حوری‌ها یا هوری‌ها، میتانی‌ها، گوتی‌ها و مادها را اجداد کوردها معرفی می‌کند. البته باید؛ لولوبی‌ها، ایلامی‌ها، کاسی‌ها، سکاها، ماناها توروکی‌ها و لوبی‌ها را به این فهرست اضافه کرد. محمد لوی عباسی هم در مقدمه‌ی شرفنامه، تنها کوهستان زاگروس را محل اقامت کوردها نمی‌داند، بلکه قسمت وسطی و علیای رود دجله و تمام خاک آشور قدیم و بخشی از ارمنستان را قلمروی نژاد کورد می‌داند.

همان مناطقی که لوئیس مورگان در کتاب «جامعه‌ی باستان» از آن به نام منشاء اولیه‌ی شکل‌گیری اجتماعات بشری و پراکنش آنان به سراسر جهان یاد می‌کند. پروفیسور مینورسکی، شرق‌شناس نامدار روسی هم، در اثنای بیستمین کنگره‌ی بین‌المللی خاورشناسان در سال ۱۹۳۸ در بروکسل به هویت کوردی حکومت‌های مادها و ماناها در هزاره‌ی آخر قبل از میلاد اشاره کرده است.

در هر حال ملت کورد یکی از قدیمی‌ترین ملل خاورمیانه است و بیشتر سلسله‌های قبل از هخامنشیان که به آن اشاره شد، دارای هویت کوردی بوده‌اند. در خصوص تاریخ باستان هم، نظیر هر موضوع دیگری، در حق ملت کورد اجحاف شده است. این در حالی است که از مهم‌ترین مناطق تاریخ جهان باستان، بین‌النهرین و جغرافیای کوردستان است که از گذشته‌ی دور تاکنون همیشه محل برخورد قدرت‌های جهانی زمان بوده است.

به استناد کتاب «تاریخ تمدن بین‌النهرین» اثر دکتر یوسف مجیدزاده، در عهد باستان، از میان مردمانی که از بین‌النهرین گذشتند و یا به‌صورت فاتح بر آن حکومت رانده‌اند، اجداد کوردها، یعنی هوری‌ها بیشترین اهمیت را دارند؛ زیرا آنان از چنان تمدنی بهره‌مند بودند که توانستند نه‌تنها در طول قرن‌ها فرمان‌روایی بر بخش وسیعی از شمال آشور، زبان و سنت‌های خود را از هرگونه تأثیرپذیری به دور نگاه دارند، بلکه از جنبه‌های بسیار در فرهنگ و هنر بین‌النهرین هم تأثیر گذاشتند، به‌گونه‌ای که حضور آن‌ها دست‌کم تا پایان هزاره‌ی سوم ق.م در سرتاسر بین‌النهرین احساس می‌شد. هنوز هم قبایل و مناطقی از کوردستان وجود دارند، مانند هورهمار (یا اره‌مار)، هورهماری



در شمال، و هوورامان در شرق کوردستان که با هوری‌ها تشابه اسمی دارند. هوری‌ها به دلایلی نامعلوم در بخش شرقی بین‌النهرین از لحاظ سیاسی و فرهنگی اهمیت فراوان یافتند. مرحله‌ی به‌قدرت‌رسیدن و دوران اقتدار هوری‌ها با دورانی از تاریخ بین‌النهرین که به «عصر تاریک» شهرت دارد مصادف بود. اما نشانه‌های قدرت سیاسی هوری، نهادهای هوری و زبان و هنر آنان از دوران پیش از «عصر تاریک» و به مقدار زیادی پس از آن در همه‌جا، در ماری، در دره‌های زاگرس و ارمنستان، در آشور و آناتولی، و در نواحی ساحلی مدیترانه مشهود است. تأثیر هوری‌ها در تمدن بین‌النهرینی آشوری از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. با توجه به نفوذ هوری‌ها در شرق بین‌النهرین، سلسله‌های زاگرس‌نشین با هویت کوردی مانند کاسی‌ها، گوتی‌ها، لولوبی‌ها و غیره به احتمال قوی از بازماندگان هوری‌ها بوده‌اند. روابطی که میان کاسی‌ها، مردم کوهستان‌های زاگرس و بابلی‌ها به‌وجود آمد و گسترش یافت از نوعی کاملاً متفاوت بود. پادشاهان کاسی به مدت بیش از پانصد سال بر تخت فرمان‌روایی بابل تکیه زدند. ایلامی‌ها هم هنگام ضعف پادشاهی بابل و کاهش یافتن قدرت حکومت‌های آن‌ها نفوذ سیاسی خود را در جنوب بین‌النهرین اعمال می‌کردند، اما نتوانستند تأثیر آن‌چنان مشهودی در تمدن بین‌النهرین داشته باشند. گوتی‌ها یا قوتی‌ها هم که ساکن کوه‌های زاگرس بودند در اواخر هزاره‌ی سوم ق.م با هجوم خود به بین‌النهرین و سرنگون کردن سلسله‌ی اکد، نیم‌قرن در جنوب بین‌النهرین حکومت کردند، اما هنوز آثار کمی از آنان به دست آمده است. همین حملات

از کوهستان‌ها بوده است که سومری‌ها تشبیه به اژدهای کوهستان کرده‌اند. سامی‌ها (اکدی‌ها) در حدود ۲۴۰۰ ق.م صحنه‌ی سیاسی بین‌النهرین را دگرگون کردند. سارگون و جانشینانش همه‌ی دولت شهرهای سومر را به اطاعت واداشتند و برای نخستین بار امپراتوری بزرگ بین‌النهرین را تشکیل دادند و دو بخش جنوب و شمال را تا کوه‌های توروس در شمال، دریای (سفلی) یعنی خلیج فارس در جنوب، از کوه‌های زاگروس تا دریای مدیترانه در غرب را زیر سلطه‌ی خود قرار دادند و حدود دو قرن اقتدار آنان دوام یافت و سرانجام به دست نیروی مرکب از قبایل زاگروس‌نشین و شورش‌های درونی سرنگون شد. هوری‌ها در مناطق شمالی‌تر، که بعدها نقش مهمی در تاریخ بین‌النهرین بازی کردند، هلال بزرگ کوه‌های توروس را از اورکش در شمال، کارکیش در شمال کوردستان فعلی تا سرزمین نمار در اطراف دریاچه‌ی وان و در جنوب تا زاب علیا (زی‌بادینا) در تصرف خود داشتند. همسایه‌ی شرقی آن‌ها لولوبی‌ها در جلگه‌ی شهرزور در نزدیکی سلیمانی حاکم بودند. لولوبی‌ها در جنوب در اطراف همدان، گوتی‌ها در منطقه‌ی زاگروس مرکزی ساکن بودند و جنوب آن‌ها را قبایل سرکش سرزمین ایلام در اختیار داشتند. همه‌ی آن‌ها که دارای ریشه‌ی کوردی بوده‌اند و از زمان‌های دور میان آنان خصومت دیرپایی برقرار بود، خصومتی که مانند بیماری مزمن و صعب‌العلاج هنوز هم گریبان‌گیر جامعه‌ی کوردهاست. همین خصومت‌ها بود که در درون امپراتوری مادها منجر به کودتا و تسلیم حکومت مادها به پارس‌ها شد. به هر حال، همه‌ی آن‌ها راه را بر نفوذ اکدی‌ها به آسیای صغیر، ارمنستان و آذربایجان بسته بودند.

فهرست جغرافیای امپراتوری سارگون مرکز لولوبی را در همسایگی مستقیم کرکوک ثبت کرده است. یکی از مناطق زیر نفوذ لولوبی‌ها زهاب، نزدیک سریل بود. آثاری از آنان در آن محل به دست آمده است. آیا بین آوای لولو در آوازهای کوردی و لولوبی‌ها رابطه‌ای وجود دارد؟ گوتی‌ها همسایه نزدیک لولوبی‌ها بودند و به‌سختی از یکدیگر تشخیص داده می‌شدند. از گوتی‌ها در نامه‌ی ماری (تل حریر) در ساحل رود فرات قبل از پیوستن رود خابور به آن، به‌ویژه در دوره‌ی جدیدتر، در لشکرکشی‌های امپراتوران آشور از اواخر هزاره‌ی دوم به بعد، نام برده شده است. آن‌ها در زمان آشوری‌ها جمعیتی بزرگ، نیرومند، اما پراکنده بودند و به نظر می‌رسد که در منطقه‌ی کوهستانی زاب سفلی در شمال سلیمانی زندگی می‌کردند. خاستگاه این کوه‌نشینان، گوتی‌ها و لولوبی‌ها، بخش‌هایی از سرزمین‌های امروزی کوردها و لرها بوده است. بعد از شکست دادن اکدی‌ها سراسر بین‌النهرین در دست گوتی‌ها بود. گوتی‌ها در مجموع با ۲۰ یا ۲۱ پادشاه به مدت ۱۲۵ سال بر بین‌النهرین فرمان راندند.

تاریخ کوردستان پر از مقاومت در برابر زورگویان و متجاوزین است. مقاومت کوردها در برابر حملات امپراتوری آشور، یونانیان، اعراب‌دوی و مغول‌ها، به‌ویژه در شهر هولیر (اربیل) در برابر هولاکوخان مغول و اشغال‌گران فعلی کوردستان به‌یادماندنی است.

یکی از مشخصه‌های دیرینگی هر قومی، تاریخ آئین، مذهب و اعتقادات دینی آن‌هاست. کوردها قبل از اسلام زرتشتی بوده‌اند. حتی مورخین اخیر کورد، مانند هیرش قادری در کتاب «عقل سیاسی ایران و هویت‌خواهی کوردها» به زرتشتی‌بودن کوردها باور ندارد، بلکه آئین کوردها را حتی قبل از زرتشت،

میترائی می‌داند. اما هگل دین زرتشت را مرحله‌ی گذار بشر از بت‌پرستی به یگانگی خداوندی می‌داند. در بسیاری از مناطق کوردستان، بقایای آتشکده‌های باستانی را مانند آتشکده‌ی تخت سلیمان در بین بوکان و تکاب و آتشکده‌ی نزدیک شهر سلیمانی را می‌توان نام برد. نام منطقه و طایفه‌ی بهدینان یا به‌دینان یا بادینان دلیل دیگری بر آن است که کوردها قبل از اسلام زرتشتی و یا به قول قادری میترائی بودند. بخشی از مردم کورد که نمونه‌ی موجود و حی‌وحاضر بسیار ارزشمند و منحصر‌به‌فرد و مانند سنگواره زنده در خصوص تحقیق در این مورد است، «ایزدی‌ها» یا «ایزدی‌ها» هستند که در موصل، شیخان، شنگال، دیاربکر، حلب، قارص، ایروان در ارمنستان و حوالی تفلیس ساکن هستند. این پراکندگی آنان نیز ناشی از سلطه‌ی اعراب و برخورد مسلمانان، حتی مسلمانان کورد با آنان است. آخرین مورد در سال ۲۰۱۴ حمله‌ی داعش به آنان است. علی‌رغم این‌که در مورد آن‌ها افسانه‌های مختلفی سروده شده است، لیکن در پشت این پرده‌های گوناگون می‌توان اساس دیانت آنان را که یزدان‌پرستی و ریشه در آئین زرتشت و یا میترا دارد، مشاهده کرد. در هر حال، مطالعه‌ی دین ایزدی‌ها، نمونه‌ای از دیانت باستانی کوردها را آشکار می‌کند. اشخاصی که تاریخ جامع ادیان را مطالعه کرده‌اند می‌دانند دینی که تا این حد در اصل و فرع خود با اسلام و سایر ادیان مشهود متفاوت است، در تاریخ دارای ریشه‌های عمیقی بوده و از یادگارهای عهد باستان است.

صارلی، شبک، بجوران و علی‌الهی از آئین‌های دیگر قدیمی اکراد هستند. آئین طایفه صارلی (کاکه‌ای) در جنوب موصل دارای عبادات و اعتقادات مرموز و سری است



و کسی کاملاً از اسرار آنها آگاه نیست. موارد یاد شده نیز از منابع با ارزش بررسی و تتبع در تاریخ ملت کورد هستند که باید از منظر هستی‌شناسی جامعه‌شناختی و قوم‌شناختی بررسی شوند.

کوردها تاریخی دور و دراز را در بین‌النهرین، غرب و شمال‌غرب ایران سپری کرده‌اند که هنوز از اقوام دیگر نظیر اعراب، ترک‌های عثمانی، فارس‌ها، آذری‌ها و... خبری نیست. براساس تحقیقات مستشرق روسی، «م.س لازاریف» در میان ملت‌هایی که در جنوب‌غربی آسیا ساکن‌اند، کوردها کهن‌ترین ملیت شناخته‌شده هستند. آن‌ها پیش از پارس‌ها، عرب‌ها و ترک‌ها در جنوب‌غربی آسیا ساکن شدند و به همین خاطر است که منازعات کوردها، عرب‌ها، ترک‌ها و فارس‌ها ریشه در تاریخ و فرهنگ دارد. **ب** تا آنجایی که نگارنده مطلع است و منابعی که در دسترس دارد، در ربع اول قرن بیست و یکم نویسندگان و مورخینی که در بطن جامعه‌ی کورد با تحلیل فلسفی، سیاسی، هستی‌شناسی، تبارشناسی (ژنتالوژی) و به‌شيوه‌ی علمی به تاریخ کورد و کوردستان پرداخته‌اند، انگشت‌شمارند. هیرش قادری از روزه‌لات کوردستان، سوران حمهرش از باشور کوردستان و عبدالله اوجالان در زندان تک‌سلولی امرالی (گوانتاناموی) ترکیه، به‌طور عمیق به موجودیت تاریخی کورد، پرداخته‌اند. به‌رغم اینکه در گذشته افراد زیادی اعم از کورد و غیرکورد مبادرت به نوشتن تاریخ کورد کرده‌اند، که در سطور قبلی و خلاصه به آن اشاره شد، یادآور می‌شود؛ نویسندگان فوق‌الذکر، در ربع اول قرن بیست و یکم، به نوشتن مفهومی جدید از تاریخ کورد همت گمارده‌اند. سوران حمهرش از طریق زبان‌شناسی رابطه‌ی نزدیکی

بین زبان کوردی با زبان سومریان را تشخیص داده است. وی بر این باور است که کوردها همیشه اسطوره‌های سومری را بازگو کرده‌اند. از دیدگاه وی رابطه‌ای بین زبان کوردی با آنچه زبان هند و اروپایی خوانده می‌شود، وجود ندارد، به عبارت دیگر زبان کوردی، زبانی بومی است که محتملاً با زبان هند و اروپایی مرادواتی داشته است. از طرف دیگر سوران حمهرش زبان کوردی را به عنوان منشأ تشخیص تاریخ باستان و شناسایی تمدن‌های باستانی و زبان هند و اروپایی در آینده می‌داند. در این مورد ابن وحشیه کلدانی در هزار و دویست سال پیش الفبای کوردی را یکی از کهن‌ترین الفبای تاریخ می‌شناخت. اما بین دیدگاه‌های سوران حمهرش با هیرش قادری اختلاف نظر وجود دارد. قادری بر این باور است که در واقع آتروپات، والی گماشته‌ی فارس بر ماد کوچک است. به نظر قادری، سوران حمهرش بسیار سطحی از تحلیل آتروپاتیس و میترا، که اصلی‌ترین مفهوم موجودیت کوردی است، می‌گذرد. از طرف دیگر، سوران حمهرش که سهرودی را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فیلسوف کورد می‌شناسد، از دیدگاه قادری سهرودی مانند صلاح‌الدین ایوبی از بزرگان و منتفذین کورد است، اما دنباله‌روی فلسفه‌ی شرق بود نه فلسفه‌ی اومانیستی میترا.

عبدالله اوجالان در کتاب پنج‌جلدی خود «مانیفست تمدن دموکراتیک» در مورد موجودیت تاریخ کورد می‌نویسد؛ «موجودیت و آگاهی، بنیادی‌ترین مسئله فلسفه می‌باشند. خود مفهوم موجودیت در صدر مفاهیم فلسفی‌ای می‌آید که درباره‌شان بیشترین علاقه و کنجکاوی وجود دارد. دومین مفهوم نزدیک به آن نیز زمان است. این دو مفهوم را نمی‌توان

از هم جدا کرد. همان‌گونه که موجودیت بدون زمان قابل تصور نیست، زمان نیز بدون موجودیت امکان‌پذیر نیست. زمان کاملاً مرتبط با موجودیت است. رابطه‌ی میان این دو، بیشتر از هر چیزی با مفهوم تکوین در پیوند است. نکته‌ای که از نظر موضوع مورد بحث ما اهمیت دارد، رابطه‌ی میان موجودیت آگاهی و معنابخشیدن به آن است.

در بحث از کوردها، مفاهیم موجودیت، آگاهی و تکوین بسیار روشن‌گرانه خواهند بود. سعی بر اثبات کوردها در حالت موجودیت، تکوین و آگاهی، مبنای درک ریشه‌ای موضوع می‌باشد. تاکنون از نظر اکثر اқشار جامعه و دولت، موجودیت کوردها بحث‌برانگیز است. کوردها در راستای اثبات موجودیت خویش گرفتار سرکوب‌ها، انکارها، آوارگی و ویران‌گری‌هایی (دیاسپورا) با چنان شدت، مضمون و شکلی گشته‌اند که شاید هیچ موجودیت اجتماعی‌ای در حیطه‌ی مدرنیته‌ی کاپیتالیستی طی حداقل دویست سال اخیر آن را به خود ندیده است. نسل‌کشی‌ای فرهنگی و فیزیکی علیه آنان اجرا گردید. دریا‌هایی از خون مطرح بوده است. جهت گسستن هم فیزیکی و هم فرهنگی (ذهنی) و انکارشان در سرزمین مادری‌شان «کوردستان» همه نوع ابزار زورمندانه و ایدئولوژیک علیه‌شان به‌کار گرفته شده است. می‌توان گفت که هیچ نوع مکانیسم سرکوب و غارت باقی نمانده که علیه‌شان استفاده نشده باشد.

با نقل باواسطه از هیرش قادری در کتاب «عقل سیاسی ایرانی و هویت‌خواهی کوردها»، از نگرش اسمیت؛ هویت از مصدر (هو) به معنای هستی، ماهیت و سرشت فرد یا گروه می‌پردازد. هویت به پرسش‌هایی می‌پردازد که ما کیستیم که دیگران نیستند. به عبارت دیگر ویژگی‌های متمایز ما از دیگران

تشابه‌های خود ما با هم در چیست؟ هویت به تشابه‌ها و تمایزهای خود و دیگری می‌پردازد. هویت ملی درک یک ملت از چیستی و کیستی خود در مقابل ملت‌های دیگر است. هویت ملی عبارت است؛ «بازتولید و بازتفسیر دائمی الگوی ارزش‌ها، نمادها، خاطرات و سنت‌هایی است که میراث متمایز ملت را تشکیل می‌دهند». هیرش قادری در پی فهم و بازتفسیر الگوی ارزش‌های جنبش‌های سیاسی کورد است. اما باید توجه داشت که هویت مفهومی سیال و درون‌ذهنی است که از دل تاریخ بیرون می‌آید و چون تاریخ ما زیر سایه‌ی تاریخ دیگری‌ها قرار گرفته است، ابتدا باید «بازگشت به خود تاریخ کوردها داشته باشیم و هستی تاریخ کورد را از زیر سایه‌ی گردوغبار تاریخ دیگری‌ها رها سازیم. چون کوردها تاریخ مکتوبی نداشته و صاحب تاریخ خود نبوده باید با تأویل نگاه دیگری‌ها به خود و بازشناسی «دیگری» دیگری‌ها، خود و هویت خود را باز شناسیم». اما از نگرش خود هیرش قادری؛ این امر ریزه‌کاری و پیچیدگی خاصی می‌خواهد، زیرا تاریخ ما مکنون و نانوشته است که توسط دیگران مصادره و نگاشته شده است. ما از نظر تاریخی در خود زیسته‌ایم نه برای خود. تاریخ مستقل ما، بخشی از تاریخ دیگری‌ها شده است. بنابراین، در فقدان تاریخ‌نگاری خودی، جز با شناختن هویت دیگری‌ها که هویت ما «دیگری» هویت آنان شده است، قادر به شناخت تاریخ خود نیستیم. در تأیید دیدگاه قادری یادآور می‌شود؛ کوردها که تاکنون با تأثیرپذیری از فرهنگ شیوخ و رؤسای اعراب بدوی علاقه‌ی شدیدی، به‌جای تاریخ‌نگاری اجداد خود، به نوشتن شجره‌نامه دارند و خیلی‌ها



هم تلاش وافر دارند به هر نحوی شده خود را منسوب به اعراب کنند. از این بعد باید تاریخ خود، تاریخ واقعی خود را، از دیدگاه متفاوتی مد نظر قرار دهند و در پی پاسخ به این پرسش باشند: چرا نقش کوردها در تحولات تاریخی سرزمینش نادیده گرفته شده است؟ به این جهت است که قادری تأکید دارد؛ ابتدا باید از زوایای دیگری تاریخ و هویت خود را شناسانده سپس در فقدان تاریخ مکتوب باید ماتریالیسم سیاسی یا کارکردهای سیاسی را که از زاویه دیگری تفسیر شده را بازتفسیر و تأویل کرد.

از سوی دیگر مهم‌ترین وجه مبارزات کوردها در راستای اعلام موجودیت خود بوده، به عبارت دیگر صیانت از نفس بوده است. دشمنان به شکلی دیوانه‌وار موجودیت کوردها را انکار می‌کردند و کوردها با خون خود موجودیت خویش را به اثبات رساندند. در چند سال اخیر، از نظر روشنفکری کورد، مسئله‌ای اساسی همانا دغدغه‌ای اثبات موجودیت کوردها بود. بدون تردید برای یک فرد و یا جامعه، بحث درباره‌ی موجودیت خویش بیانگر وضعیتی خطرناک و نهایت دون‌صفی می‌باشد؛ که حدی میان مرگ و زندگی است. در تاریخ، هیچ موجودیت اجتماعی‌ای به این وضعیت سقوط نکرده یا کم‌تر موجودیت اجتماعی‌ای با چنین توحشی رویارو بوده است.

قادری در همین راستا بر این موضوع تأکید دارد؛ که جنبش‌های تاریخی کورد جنبش‌های عملی و صامتی و بنابراین تراژیک هستند و باید از مفاهیم تراژدی برای بیان آن‌ها استفاده کرد که برای این کار باید زاویه‌ی تحلیل و برداشت دیگری‌ها را زدود. به تصور قادری؛ خواسته‌ها و امیال کوردها هیچ‌وقت مشخص نبوده است. کوردها ملتی

بی‌تاریخ و ناشناخته به نظر می‌رسند. به همین دلیل محققان از این همه عصیان و شورش کوردها متحیر مانده‌اند و علت‌های بی‌اساسی چون محرومیت اقتصادی، تحریک بیگانگان، فشار دولت متمرکز و... را مطرح می‌کنند. غافل از این که این دلایل برای دیگر ملیت‌های به اصطلاح ایرانی (آذری‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها و...) هست، اما چرا آن‌ها مانند کوردها عصیان نمی‌کنند؟ ناشناخته بودن امیال و خواسته‌های کوردها، باعث شده است آن‌ها را حتی از دایره‌ی انسان بودن خارج کنند و اصل و نسب کوردها را به جن، دیو و... برسانند. ژاک لاکان می‌گوید: «برای انسان بودن باید تن به امر نمادین داد». کوردها چون امر واقعی که تن به نظم نمادین نداده‌اند، به جن و شیاطین ملقب گشته‌اند.

به طور عام مبارزه‌ی اجتماعی با جستجوی حقیقت در ارتباط است. هر مبارزه‌ای که در راستای حل یک مسئله‌ی خاص اجتماعی بکوشد، بدون بیان حقیقت اجتماعی نمی‌تواند موفقیت‌آمیز باشد. نسبی بودن حقیقت اجتماعی، ویژگی‌هایی رده‌بندی‌شده یا معین به‌غایت فراوانی است و به‌شکل تنگاتنگی وابسته به مکان و زمان است. روشن شدن و شناخت‌یابی در زمینه‌ی موجودیت شرطی لازم است. روشن‌شدن، به معنای روبروشدن و آشنایی با حقیقت است، در زمینه‌ی موجودیت ذی‌ربط. حقیقت نیز چنان هدفی نیست که بدون اقدام به مبارزه‌ای بزرگ بدان برسیم. حقیقت، واقعیت نیست؛ بلکه حالتی از واقعیت است که به آگاهی رسیده. واقعیتی بدون حقیقت، واقعیتی است خفته و واقعیت خفته، مسئله‌ای ندارد. حقیقت حالت از خواب‌بیدارگردانیده‌ی واقعیت خفته است. حالت خفتگی کوردها چنان عمیق

و نزدیک به مرگ بود که آشکار بود پیکار در راه حقیقت آن‌ها به صورت بسیار پیچیده و دشوار خواهد گشت. بدون شک خصلت طبقاتی هر ایدئولوژی، مطابق خویش سهمی از حقیقت را داراست. هر مدل اگرچه سعی دارد به تنهایی حقیقت را توضیح دهد اما تنها می‌تواند بیانگر بازنمایی نسبی واقعیت باشد.

از نگرش قادری، تشخیص و تعریف موجودیت کوردها از طریق روش‌هایی تاریخی مرسوم، دشواری‌های بسیاری دارد. جغرافیای زندگی و تاریخ‌شان به‌شدت بر هستی آن‌ها تأثیر گذاشته و آن‌ها را مجبور به حاشیه‌ای‌ماندن نموده است. آخرین تحقیقات نشان می‌دهد که نوع هموساپینس (انسان اندیشنده)، که اجداد انسان‌های معاصر محسوب می‌گردد، در تاریخ سیصد هزار ساله‌ی اخیر خویش در هلال حاصل‌خیز (با موضع‌نگاری معاصر، سرزمین کوردستان امروزی) در مرکز آن جای دارد، روی به ترقی و بالندگی گذاشته و پای به عرصه نهاده است.

مرحله‌ی هموساپینس در تاریخ نوع انسان که تاکنون بیش از سه میلیون سال آن تشخیص داده شده، با پیدایش زبان نمادین هم‌زمان است. از طریق تحقیقات ژنتیکی نیز اثبات گردیده که انقلاب هموساپینس در این منطقه تمرکز یافته است. با پایان‌یافتن آخرین دوره‌ی یخبندان در بیست هزار سال پیش، امکان انقلاب زراعی نئولیتیک (دوران نوسنگی) فراهم آمد و گذار به جامعه‌ی زراعی روستایی که ریشه‌دارترین تاریخ انسانیت است، راهگشای پیشرفت‌های عظیمی در هلال حاصل‌خیز گردید.

ژ- مار گفته است؛ «کوردها ملت فراموش‌شده‌ی تاریخ هستند» اما قادری بر این باور است «کورد محکوم به فراموشی در تاریخ است.» شاید نظریه‌ی

بورکهارت که تاریخ یک ملت را از طریق دین، دولت یا فرهنگ آن باید شناخت و هژمونی آن بر روش‌شناسی تاریخی مانع معرفتی مهمی در شناساندن تاریخ کوردها است. هژمونی فلسفه‌ی روح که هستی را صرفاً از طریق مفاهیم دینی فلسفی می‌شناسد، مانع از درک هستی کورد در تاریخ شده است. هگل می‌گوید؛ «ذات یک ملت خود را در تاریخ آن ملت نشان می‌دهد» ظاهراً تاریخ، همان تاریخ مفاهیم و تجلی عقل کلی است و چون کوردها ذهنیت متافیزیکی نداشته و صاحب مفاهیم دینی اسطوره‌ای نیستند، پس فاقد تاریخ‌اند. اما هایدگر برخلاف هگل ذات انسان را اگزیستانس یا در ایستادگی او می‌داند. آن‌چه انسان بدان انسان است، قیام اوست نه برخورد در مقام سوژه یا نوعی وجود قائم‌به‌ذات. از نگرش هایدگر، انسان محصور در سوژکتیویته، در بسته به روی ذات خود و جدا مانده از آن است. هایدگر این را همان استعلا می‌داند اما سرآغاز استعلا نه رویکرد به مجردات پر از رمز و راز ماوراءالطبیعه و غنوس است نه کشف مفاهیم واقعی‌تری چون اعتقاد به روح برین و... نه گسترش روح مطلق در فلسفه‌ی هگل و نه تجلی نور قدسی عرفا. با توجه به موارد یادشده و از نگرش قادری؛ تاریخ کوردها نه در مجردات پر رمز و راز و مفاهیم روحی و... بلکه در اگزیستن‌شدن واقعی زیستن و بودن در جهان است نه در اندیشیدن به آن. بنابراین به جای پدیدارشناسی فلسفی هگل، باید با پدیدارشناسی وجودی هایدگر، که هستی و کنش و زیستن را بر ذهنیت ترجیح می‌دهد باید به تاریخ کورد نگریست.

قادری در ادامه می‌گوید؛ «برای بررسی تاریخ کورد باید منطق عمل این شورشیان عمل‌گرای بی‌گفتمان و فاقد مفهوم را در



نظر داشت نه آگاهی و روشنائی را. چون مبارزات و شورش‌های کوردی فاقد تصور و مفهومی از نظم کوردی بوده است». اما اوجالان در ادامه‌ی بحث در مورد تاریخ کورد به زبان اشاره دارد و به همان گونه که سوران همه‌ریش زبان کوردی را ریشه در زبان سومری می‌داند و قادری که کوردها را نه مهاجر، بلکه بومی اصیل و صاحبان اصلی ایران می‌داند، به نظر وی گروه زبان و فرهنگ آریایی به مثابه گروه زبان و فرهنگ غالب تشکیل گردید. می‌توان ریشه‌ی کوردهای امروزی را به عنوان سلول اصلی اجتماعات هند و اروپایی تعریف نمود. تحقیقاتی که بر روی زبان و فرهنگ کوردها صورت گرفته، این واقعیت را آشکار نموده است. «گوبکلی تپه»ی اورفا که در نتیجه‌ی حفاری‌های اخیر کشف گردیده کهن‌ترین مرکز قبیله‌ای و دینی است که قدمتش به دوازده هزار سال پیش باز می‌گردد، هر یک از بقایایش نمونه‌ای مهم جهت اثبات توانمندی فرهنگ موجود می‌باشد. یک جامعه هر اندازه به صورت طولانی مدت و عمیق تحت تأثیر تاریخ و موقعیت جغرافیایی قرار داشته باشد، به همان اندازه بومی‌بودن آن قوی و ماندگار می‌شود. در دوران نئولیتیک (نوسنگی)، پدیده‌ی تکوین خلق هنوز شکل نگرفته بود. در آن دوران جامعه‌ی قبیله‌ای موجودیت یافت. قبیله در مقایسه با جامعه‌ی کلان، پیشرفت انقلابی بزرگی بود. در ستون‌های سنگی، با اولین حروف و نمونه‌ی خط‌های پیشا هیروگلیف (خط تصویری) پیداست. صیقل دادن آن سنگ‌ها و تحول زبان نمادین به خطی مشابه هیروگلیف در دوازده هزار سال قبل، مرحله‌ای است برخوردار از یک ارزش تاریخی عظیم. همین فرهنگ موجود در قوس کوهستانی توروس زاگرس است که تمدن مصر و سومر را به وجود آورد. شکل‌گیری واقعیت کوردها بر همین فرهنگ متکی

است. حدود هشت هزار سال قبل جامعه‌ی قبیله‌ای در جغرافیای توروس زاگرس روبه‌رشد بوده است. نقشه‌ها و و شاخصه‌های ژنتیکی اثبات می‌نماید که هم نوع هموساپینس و هم انقلاب زراعی، از این مرکز به پیرامونش پراکنش یافته است. دیدگاه اوجالان و این پراکنش؛ با دیدگاه لوئیس مورگان در کتاب علمی «جامعه‌ی باستان» هم‌خوانی دارد. در گذار به مرحله‌ی تمدن، نقش این سرزمین نه تنها از نظر شکل‌دهی بنیان فرهنگی، بلکه در توسعه‌ی مضمون و شاکله‌بندی تمدن نیز تعیین‌کننده می‌باشد. در دیدگاه‌های اوجالان، سوران همه‌ریش و قادری در مورد فرهنگ، جامعه‌ی طبقاتی و فرهنگ غیرطبقاتی کورد در جهان باستان و اعتقاد کوردها به بهشت زمینی به جای بهشت موعود، تشابهاتی وجود دارد، با این تفاوت که هیرش قادری بر تاریخ مادها و پارس‌ها متمرکز بوده ولی اوجالان و همه‌ریش فراگیرتر به تاریخ کورد و کوردستان و تاریخ جهان باستان پرداخته‌اند. اوجالان و همه‌ریش تمدن سومری را ریشه در جامعه‌ی کورد در بین توروس و زاگرس می‌دانند. اوجالان می‌گوید: «این که کوردها توانسته‌اند موجودیت خویش را هنوز هم با خصیصه‌های فرهنگی‌شان حفظ نمایند، از نیروی فرهنگ تاریخی‌ای که بدان متکی هستند نشأت می‌گردد. اقدام آنان به ترجیح حیات فرهنگی بر حیات تمدنی را نمی‌توان نوعی واپس‌گرایی یا ابتدایی‌ماندن سطحی دانست. فرهنگی که در بطن آن می‌زیند، نوعی فرهنگ «شهر، طبقه و دولت» نیست؛ فرهنگی است که در درون خویش به اتوریته‌یابی و طبقاتی‌شدن جای نداده است و بر دموکراسی قبیله‌ای اصرار ورزیده است. این که به آسانی نمی‌توان کوردها را

تحت کنترل و انضباط قرار داد، با همین دموکراسی فرهنگی آن‌ها در پیوند است. «این‌که فرهنگ کورد در درون خویش به اتوریته‌یابی و طبقاتی شدن جایی نداده...» دقیقاً با دیدگاه قادری در مورد حکومت مادها مطابقت دارد. قادری یکی از دلایل اصلی خیانت اشراف کورد به آستیاک و خدمت به پارس‌ها، مخالفت با مساوات‌طلبی حکومت مادها می‌داند. ج- ظهور اسلام و فراخوانی دینی اعراب در جزیره‌العرب و تلاش آنان برای توسعه و گسترش اسلام در خارج از سرزمین‌های خود، موجب درگیری با دو قدرت بزرگ آن زمان، امپراتوری ساسانی و امپراتوری رم شرقی (بیزانس) شد. در همین زمان و شرایط نیز دیاسپورای کوردها به صورت گسترده ادامه یافت.

بعد از جنگ سخت قادسیه در سال ۶۳۵م. میان دو سپاه بزرگ عرب و ایران در کنار رود فرات، تمامی جنگ‌های خونین دیگر این دو نیرو در جولای در سال ۶۳۶م. و حلوان در سال ۶۴۰م. و آخرین درگیری سرنوشت‌ساز هم در نهاوند در سال ۶۴۲م. که فتح‌الفتوح نامیده شد، رخ دادند و برای همیشه به اقتدار دولت ساسانی در ایران خاتمه دادند و در نتیجه زمینه‌ساز ایجاد امپراتوری بزرگ عربی اسلامی در سراسر نواحی جنوب غربی آسیا گردید. همگی این جنگ‌ها در سرزمین کوردستان روی دادند. حتی نبرد تاریخی خاندان عباسی با هم‌کاری اقوام ایرانی علیه حاکمیت امویان در سال ۷۵۰م. در کنار رود بادینان در جنوب موصل رویداد که به انقراض امویان انجامید.

بعد از این جنگ‌ها ایران دیگر مرکزیت سیاسی و نظامی قوی خود را از دست داده بود و نمی‌توانست از حمله‌ی نیروهای بیگانه جلوگیری کند و وقوع این جنگ‌ها و رویدادها موجب شد که

چندین ایل بزرگ تحت فشار حمله‌ی عرب، در مناطق داخلی ایران پراکنده شدند. اعراب پس از درهم شکستن امپراتوری‌های ساسانی و بیزانس، به منظور ادامه‌ی تهاجم خود به کوردستان، ایران، ارمنستان و تثبیت اسلام در نواحی جنوب بین‌النهرین، اقدام به بنانه‌داری شهرهای بصره در سال ۶۳۸م. کوفه در سال ۶۳۹م. واسط در سال ۷۰۲م. کردند. این شهرهای تازه‌ایجادشده تبدیل به محل اسکان عده‌ای از قبایل عرب تازه‌واردشده و نیز به مرکز آمادگی، سازماندهی، فرماندهی و تدارکات سپاه اسلام برای گسترش قلمرو قدرت دینی، سیاسی و نظامی خود در سرزمین‌های فتح‌شده تبدیل شدند. در همان زمان کوردستان از طرف جنوب تحت فشار مداوم اعراب قرار گرفت و قبایل عرب ایلات کورد را تعقیب کردند و آن‌ها را به سوی نواحی داخلی و کوهستان‌های سخت می‌رانند و خود در سرزمین آنان جایگزین می‌شدند. این فشار تاکنون و تا زمان تعریب کرکوک در زمان صدام و تصرف مجدد مناطق کرکوک، خانقین، مندلی، طوزخرماتو در باشور کوردستان، تهاجم ارتش ترکیه به عفرین و سایر مناطق در روزاواای کوردستان به منظور پاک‌سازی قومی و جایگزینی اعراب و ترکمن‌ها، به انحاء مختلف ادامه دارد. در نتیجه و با توجه به وضعیت فعلی روزاواای کوردستان، تاریخ دیاسپورا، تجاوز و جنایات علیه کورد و کوردستان تکرار نمی‌شود، بلکه لاینقطع استمرار داشته و ادامه دارد!

بعد از انقراض حاکمیت امویان و انتقال پایتخت عربی اسلامی به بغداد، یعنی به جنوب محل باستانی زیست کوردها، عملاً کوردها تحت فشار دائم اعراب و پروژه‌ی تعریب قرار گرفتند. هیچ قوم و یا دولتی



در حد فاصل بین کوردها و اعراب نبود، به همین دلیل کوردها و سرزمین‌شان به سپر انسانی و زمینی قبایل عرب از یک‌سو و قبایل فارس و ارمنی و بیزانس از طرف دیگر تبدیل شدند. سیل خروشان تعریب در اندک زمانی از جنوب بین‌النهرین و غرب کرانه‌هایی دجله و فرات به سرزمین شام، شمال آفریقا، و حتی اندلس اسپانیا رسید، در حالی‌که در دامنه‌ی کوه‌های زاگرس، یعنی در سرحدات سرزمین کوردها نتوانست سرایت کند و متوقف شد.

با روی کار آمدن صفویه، شاهان این سلسله با متحداختن طوایف ترکمان و ایجاد همبستگی میان آنان، فرمانروای بلامنازع ایران شدند. شاه عباس در اوایل حکومت خود، برای کاهش نفوذ اقوام محلی و بومی (عمدتاً کوردها) تیره‌هایی از ایل افشار را که در جنوب اترک در ناحیه‌ی ابیورد خراسان پراکنده بودند به آذربایجان کوچ داد و به همین دلیل است که خانوارهای زیادی از این ایل در سرزمینی وسیع بین بیجار، گروس، سقز، خمسه‌ی زنجان و سراسکندر میانه مستقر شدند و این مناطق به سرزمین افشار مشهور شد. از نقطه نظر تاریخ متأخرتر، قسمت غربی آذربایجان همیشه ملجاء و پناهگاه اقلیت‌های مذهبی و سیاسی مانند مسیحیان، آسوری‌ها، ارمنی‌ها و کوردها بوده است.

به نقل بلاواسطه از علی دهقان نویسنده کتاب «سرزمین زردشت»، عبدالرشید ابن میرزا شفیع محمودلوی افشار در کتاب «تاریخ افشاریه» می‌نویسد: «در زمان دولت صفویه به علت اختلافات و جنگ‌هایی که در سرحدات غربی کشور دولت ایران با عثمانی‌ها داشت، عساکر عثمانی بارها شهرهای آذربایجان را مورد تاخت‌وتاز قرار دادند. به همین دلیل بود که سلاطین صفوی برای نواحی غربی کشور اهمیت زیادی قائل بودند و در

نتیجه‌ی همین توجه و اهمیت بود که به تفصیل خواهیم دید ایل رشید افشار را از ابیورد خراسان کوچانیده و در جلگه سبز و خرم ارومیه سکونت دادند تا در مقابل هجوم اجنبیان و طایغان یاغیان داخلی که آن‌هم با تحریک عثمانی‌ها انجام می‌گرفت، مرزداران شجاع و مورد اعتماد مرزهای غربی کشور را حراست نمایند». اسکندر بیگ در کتاب «عالم آرای عباسی» در مورد دلاوری کوردان در برابر تجاوزات عثمانی، پس از بی‌کفایتی ایل افشار در این امر، می‌نویسد: «در سال ۱۰۱۴ میلادی، سنان پاشا چغال اوغلی سردار معروف عثمانی و حاکم بغداد با لشکری جرار از طریق سرحدات غربی وارد کشور ایران گردیده و می‌خواست شکست اولیه خود را تلافی کند. شاه عباس کبیر، سبхан وردی‌خان را به حکومت ارومیه فرستاده وی را مأمور جلوگیری از هجوم عثمانی‌ها نمود. در این موقع قسمتی از لشکریان عثمانی و حاکم بغداد از طریق صومای و برادوست به سمت ارومیه پیش‌روی می‌کردند و در محال صومای و برادوست امیر بیک کورد که حکومت آن محال را به عهده داشت با جمعی از توابع خود جلوی عساکر عثمانی را گرفت و در جنگی که عمر پاشا سردار عثمانی با امیر بیک نمود، یک دست امیر بیک از تن جدا شد. امیر بیک با وجود جدا شدن یک دست از جنگ دست برنداشت و آنقدر مردانگی نمود که عمر پاشا را شکستی سخت داده و متواری نمود. از آن تاریخ امیر بیک یک‌دست و یا (چلاق) معروف گردید»، بعد از آن فداکاری بود که امیر بیک از سوی شاه عباسی صفوی به لقب خانی مفتخر و به امیرخان یک‌دست معروف شد. در میان مردم کورد وی معروف به «خان لب‌زین» (پنجه طلا) است. به‌هرحال شاه عباس کبیر موفقیت‌های نظامی خود در برابر عثمانی‌ها، حداقل در

سرحدات غربی کشور را مدیون فداکاری کوردها بود. خان لبزرین که دارای روحیه‌ی آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی بود، در مقابل سیاست‌های صفویان ایستاد و دست به قیام زد. قلعه‌ی دمد در ابتدای دره‌ی قاسملو از آثار مقاومت دلیرانه‌ی وی در برابر صفویان است که مستلزم آن است به صورت جداگانه بدان پرداخته شود. در هر حال، قیام خان لب زرین موجب شد تا شاه عباس دوباره متوجه ترک‌های افشار شود. به‌طوری‌که در رساله‌ی «گوشه‌ای از تاریخ ایران» تألیف علاءالدین تکش بیگ‌ریگی جهانگیری چنین آمده است؛ «شاه عباس کبیر پس از آن‌که عثمانی‌ها را از خاک ایران بیرون کرد، جهت جلوگیری از هجوم مجدد آنان و طغیان و شرارت بعضی از طوایف کورد که از طرف عثمانیان تحریک می‌شدند در صدد برآمد طوایفی را که شایسته سرحداری باشند و در قسمت‌های غربی کشور مستقر سازد تا فکرش از این سمت همیشه آسوده گردد. بدین منظور کلبعلی سلطان ایمانلوی افشار را که در ایبورد خراسان و سایر نقاط متوطن بودند احضار نموده و به لقب خانی و ریاست ایل افشار منصوب ساخته و دستور داد تا ایل افشار با تمام خدم و حشم خود از ایبورد حرکت نموده و در جلگه با صفای ارومیه متوطن گردند». در همین زمان، دیاسپورای کوردها در آذربایجان و به‌ویژه در ارومیه تا زمان جنبش اسماعیل آغا (سمکو) ادامه یافت.

به استناد کتاب «تاریخ افشاریه» تألیف عبدالرشید؛ «ترک‌های افشار بعد از ورود به جلگه‌ی ارومیه، در بخش‌های آذربایکان (آذربایجان) مستقر گردیدند. ایل کندوزلو در محال دول، ایل قرقلو در محال روضه، ایل کوهکلویه در محال نازلو در بخش‌های ارومیه، طایفه‌ی

ایمانلو و قسمتی از ایل ارشلو در حومه شهر ارومیه، ایل ارشلو در اشنویه و سلدوز و طایفه‌ی قاسملو در صائین قلعه افشار (شاهین‌دژ)، بدین ترتیب ایل افشار و طوایف آن در خاک ارومیه متوطن و مستقر گردیدند».

آن‌چه درخور توجه است و به استناد خود منابع آذری؛ کلبعلی سلطان ایمانلوی افشار، پس از استقرار در اولین اقدام و با تحریک صفویان، آغاز به مخالفت با کوردها و شروع به جنگ و جدال با آنان کرد و بذر کینه و نفرت عمیقی را در بین کوردها و ترک‌های افشار کاشت. بررسی اقدام دولت‌ها علیه کوردها، صرف نظر از گذشته‌های دور، حداقل از زمان دولت صفویه تا زمان رضا شاه و محمد رضا شاه تا دوران کنونی و چگونگی هضم مردم کورد و طرد آنان از اداره‌ی امور دولتی و به‌حاشیه‌راندنشان ضروری است. بدون بررسی تاریخ گذشته روابط فعلی را نمی‌توان درک کرد. کوردها مثل همیشه خود را ناچار به مقاومت دیدند، زیرا دولت صفویه با ابزار قراردادن ترک‌های ایل افشار، مبادرت به اشغال سرزمین‌شان کرده بود. اکنون کوردها در آذربایجان غربی متهم‌اند که مهمان، مهاجر و در نهایت اشغال‌گرند!

به استناد کتاب «تاریخ افشاریه» تألیف عبدالرشید؛ «طایفه‌ی قره‌پاپاق را از آن جهت که کلاه‌سیاه از پوست بره به سر می‌گذاشته‌اند، قره‌پاپاق یعنی کلاه‌سیاه نام نهاده‌اند. این‌ها ابتدا در اراک و همدان در ناحیه‌ای بنام بوزچلو سکونت داشته‌اند، لذا به ایل بوزچلو معروف گردیده‌اند و چون مردمان شجاعی بوده‌اند، لذا شاهان صفوی آن‌ها را جهت حفظ گرجستان از هجوم طوایف لزگی و سایرین به گرجستان کوچانیدند و قریب دویست سال در آن



حدود سکونت داشته و به زراعت مشغول بوده‌اند. در زمان فتح‌علی شاه رئیس ایل بوزچلو بنام تقی‌خان جزء سرداران سپاه نایب‌السلطنه عباس میرزا بوده است، پس از انعقاد عهدنامه‌ی گلستان در پایان دوره‌ی اول جنگ‌های ایران و روس گرجستان جزء خاک روسیه گردید. لذا ایل مذکور از خانه و زندگی خود دست کشیده و با تحمل مشقات زیاد به طرف ایران عزیمت نمودند. چون در پایان دوره دوم جنگ‌های ایران و روس ولایات شمالی ارس جزء خاک روسیه گردید و معاهده ننگین ترکمن‌چای رود ارس را سرحد دو کشور قرار داد، ایل بوزچلو که سال‌ها در برابر روس‌ها مقاومت نموده و با آن‌ها جنگیده بودند، به ماندن در خاک روسیه تن در ندادند و روانه‌ی خاک ایران شدند. در این موقع هنوز قسمت شرقی آذربایجان و تبریز و حتی تا خوی دست روس‌ها بود، ناچاراً از راه ترکیه عازم ارومیه شدند و یک زمستان را در خاک عثمانی ماندند. در آن وقت بود که ترک‌های عثمانی افراد این ایل را به مناسبت کلاه سیه‌شان قره‌پاپاق نامیدند. در هر حال پس از زمستان وارد آذربایجان غربی گردیده و در خاک سالدوز که یکی از بخش‌های ارومیه و محلی غیرمسکونی بود سکونت نمودند».

بنابراین نقل و انتقال اتنیک‌ها و نژادها در سرزمین آتروپاتکان (آذربایجان) یک حقیقت تاریخی است. اما به استناد خود منابع آذری، نقل و انتقال ترک‌ها به آذربایجان متأخرتر و بنا بر ضرورت‌های سیاسی و نظامی بوده است و نهایتاً منتهی به دیاسپورا کوردها در آذربایجان شد. علاوه بر شاه اسماعیل که ایل قرامانلو را (قهرمان‌لو) از کوردستان به خراسان کوچ داد، پسرش شاه طهماسب بخش بزرگی از ایلات کورد زنک، چگنی، زیک و

کلهر را از کوردستان به خراسان انتقال داد. تمام شاهان ایرانی دولت صفویه همان سیاست شاه اسماعیل را به نسبت توان خویش در مورد کوردها ادامه دادند. مخصوصاً شاه عباس، دگرگونی ریشه‌ای دموگرافی شمال‌شرقی کوردستان و انتقال ایلات بزرگ کورد به مناطقی در شمال شرقی ایران، به‌ویژه خراسان، و آوردن ایلات ترک به کوردستان و جایگزین کردن آنان، تلاش برای تغییر اجباری مذهب سنی به شیعه و سرکوب هرگونه نافرمانی کوردها را سیاست خود قرار داد. شاه عباس در سال ۱۶۲۹ میلادی مخصوصاً نواحی بین رودخانه‌ی ارس و دریاچه‌ی ارومیه که همواره یکی از شاهراه‌های یورش عثمانیان به ایران بود، دموگرافی (مردم‌نگاری) کوردستان را تغییر داد. شاه عباس در سال ۱۶۰۲ میلادی پنجاه هزار خانوار از ایل بزرگ «چشم‌گزک» و قسمتی دیگر از ایلات کوردستان را به دشت‌های جنوب تهران انتقال داد و از آنجا نیز به خراسان فرستاد و ایلات ترک قزلباش را جایگزین کرد. زبان و مذهب طوایف کورد شقاقی، دنبلی، پازوکی، مافی و... همانند اقدامات دولت ترکیه در قرن بیستم، به‌کلی عوض کردند و طوایف حیدرانلو و جلالی را آواره کردند.

جنگ‌های عباس میرزا ولی‌عهد فتح‌علی شاه و شکست از روسیه، در نتیجه‌ی جنگ در آذربایجان، علاوه بر از دست رفتن خاک ایران در قراردادهای گلستان و ترکمن‌چای، به زیان کوردها تمام شد. چند ایل کورد تحت سلطه‌ی روسیه قرار گرفتند و چند ایل دیگر چراگاه‌ها و آبادی‌های خود را از دست دادند. هم‌چنین ایل‌های بزرگ حیدرانلو و سیپکی و تیره‌های عشایر دیگر به شکل گروهی از نواحی ماکو و خوی به خاک عثمانی کوچ کردند. کوچ همگانی ایل‌ها به‌قدری مهم بود که موجب شعله‌ور شدن دور دوم جنگ ایران و عثمانی

شد که به پیمان‌نامه‌ی اول ارزرم منتهی شد که ماده‌ی سوم آن در همین مورد است. این پیمان بار دیگر کوردستان را بین دو دولت عثمانی و ایران تقسیم کرد، مرزهای این پیمان از شمال تا جنوب کوردستان بر اساس پیمان «ذهاب» پی‌ریزی شد. مواد اول، سوم و چهارم آن پیمان، شالوده‌ی راه‌روسم همکاری سیاسی و نظامی دولت‌های ایران و ترکیه را بر علیه جنبش کورد ریخت که تاکنون نیز دوام دارد.

در سال ۱۵۵۶ میلادی نیز سلطان سلیمان قانونی، امیرالمؤمنین امپراتوری عثمانی، پس از قرارداد «آماسیه» با دولت صفوی، شماری از ایلات کورد را به مرزها کوچ داد.

ترک‌های عثمانی هم در طی دوران جنگ جهانی اول به بهانه‌ی جنگ و حفظ امنیت مردم، دستور پاک‌سازی قومی در کوردستان را صادر کردند. کوردها را جهت ادغام در جمعیت ترک‌ها منتقل کردند و تصمیم گرفته بودند که در هر مکانی جمعیت کوردها نباید بیش از پنج درصد جمعیت باشد. فرماندهان، رهبران و مشایخ کورد را از جمعیت‌شان جدا و به مناطق دوردست ترک‌نشین انتقال دادند. حتی دستور داده بودند از آمیزش جوانان جلوگیری کنند، به زور وادارشان کردند به زبان ترکی حرف بزنند و آداب و رسوم و راه و روش خود را تغییر دهند. از آغاز جنگ تا پایان جنگ در نتیجه‌ی اجرای این سیاست به بهانه‌ی این‌که آن نواحی به میدان جنگ تبدیل شده‌اند، هفتصد هزار انسان کورد را به زور به اعماق آناتولی کوچ دادند. چون نقل و انتقال‌شان در فصل زمستان بود، در نتیجه‌ی برف و سرما و گرسنگی و خستگی بخش بزرگی از آنان در طول راه جان باختند. کاهش نیروی کار به علت گسیل به میدان جنگ، ضبط وسایل □ کار، به‌ویژه چهارپایان، غصب خوراک و ذخیایر و بذریه‌ی کشاورزی، آتش‌زدن

مزارع، همان کاری که در تابستان ۲۰۱۹ در باشور و در پیرامون شهر کرکوک و روظاوی کوردستان در اطراف کوبانی و حسکه انجام دادند، عقب‌ماندگی، بیماری و مرگ‌ومیر جمعی برای مردم کوردستان به بار آورد. به استناد اسناد تاریخی مورخین کورد؛ محمدامین زکی و عزیز یاملکی دو افسر کورد در ارتش عثمانی، سیصد هزار سرباز کورد در ارتش عثمانی و دویست هزار تن و به قول عزیز یاملکی هفتصد هزار تن از مردم کورد، از بین رفتند. با وجود این کوردها نه در شروع جنگ دستی داشتند و نه از آن دستاوردی کسب کردند، ولی بزرگ‌ترین زیانمند جنگ جهانی اول بودند. استراتژیک‌بودن سرزمین کوردستان این سرنوشت را برای مردمش رقم زد.

اصولا خاورمیانه در طول تاریخ تاکنون که شاهدیم اهمیتی تاریخی داشته است. زیرا سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا را به هم وصل می‌کند. کوردها از طرف شرق همسایه‌ی ارمنه، آذری‌ها و فارس‌ها، از جنوب و جنوب غربی همسایه‌ی اعراب، از شمال و شمال شرقی همجوار با امپراتوری رم شرقی (بیزانس) و بعداً و از قرن پانزدهم میلادی و بعد از تصرف قسطنطنیه به‌دست ترک‌های عثمانی، همسایه‌ی ترک‌ها بوده‌اند. کورد و کوردستان در طول تاریخ از سه مرکز نیرومند زیر فشار شدید بوده است؛ از طرف شرق فارس‌ها، غرب بیزانس و بعداً ترکان عثمانی و جنوب اعراب. تمام این همسایه‌ها به انحاء مختلف با کوردها دشمنی و خصومت ورزیده و بانی اصلی دیاسپورای کوردها بوده‌اند.

روشن است که بخشی اساسی از نکتت و مصائب کوردها ناشی از اهمیت موقعیت جغرافیایی‌شان بوده است. تمام جنگ‌های بزرگ و تاریخی در خاورمیانه در سرزمین کوردستان اتفاق افتاده است. لرد کرز، وزیر امور خارجه وقت بریتانیا در مورد اهمیت نفت برای انگلستان که



بخش مهمی از آن در سرزمین کوردستان واقع شده است، می‌گوید؛ «...روزی خواهد آمد که خواهند گفت که متفقین از روی دریای نفت به سوی پیروزی رفتند.» هم‌چنین هنری پیرانژه نماینده فرانسه در جلسه‌ای ویژه در سال ۱۹۱۸ در رم برای گفتگو درباره‌ی نفت گفت؛ «نفت در این جنگ برای چون خون بود، اگر خون دیگری نیز نمی‌بود این پیروزی‌ها را به دست نمی‌آوردیم، یعنی خون زمین که نفت نامیده می‌شود». در نتیجه روشن است که ژئواکونومی بودن سرزمین کوردستان عامل دیگر دیاسپورای کردها بوده و هنوز هم هست.

این خون، خون مردم کورد بود که از چاه‌های نفت کوردستان فواره می‌زد. این‌گونه بود که نفت در تعیین سرنوشت خاورمیانه و از جمله مردم کورد تعیین‌کننده بود و برای کردها به جای خیر و خوشی به عامل نکبت تبدیل شده است، زیرا ابتدا بزرگ‌ترین منابع نفت و گاز در سرزمین کوردستان یافته شد. از سوی دیگر با نقل و انتقال و جابه‌جایی ایلات کورد، به امر واقع مانع شکل‌گیری جامعه‌ی مدنی کورد شدند یا به عبارت دیگر آن را به تأخیر انداختند.

ایل یک واحد سیاسی می‌باشد که از تعدادی طایفه تشکیل گردیده است. طایفه یک واحد اجتماعی سیاسی متشکل از چند تیره و در سلسله‌مراتب رده‌های ایلی از مهم‌ترین و مشخص‌ترین رده‌ها به شمار می‌رود. در سلسله‌مراتب سازمان اجتماعی عشایر، اکثر طوایف بین ایل و تیره قرار می‌گیرند. تیره از مجموع چند رده‌ی کوچک‌تر تشکیل می‌شود که عمدتاً بعد از طایفه قرار دارد و رکن اصلی طایفه و ایل محسوب می‌شود. اساس تیره مبتنی بر پیوندهای خویشاوندی واقعی و اصل و نسبی از خط صلبی (پدری) که همبستگی

سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دفاع از منافع افراد عضو را به عهده دارد. طوایف معمولاً دارای نیای مشترک نیستند، اما بعضی از آنان مدعی‌اند که نسل دنیای واحد هستند، چنان که عشایر ایل میلان، خود را از نسل شخصی به نام میل می‌دانند. در رأس ایل عموماً یک خان یا رئیس ایل قرار دارد که مقام او موروثی است.

ایل دنبلی که در اصل از کوردان سلیمانی در جنوب کوردستان هستند، در زمان شاه طهماسب صفوی، حاجی بیگ نامی رئیس ایل بود که از سوی شاه طهماسب به لقب سلطان مفتخر گشت. در این زمان حکومت خوی تا وان در ترکیه‌ی امروزی در دست این ایل بود. در سال ۱۱۵۷ ه.ق ایل دنبلی در برابر بی‌عدالتی قیام کردند، ولی دولت نادرشاه این قیام را سرکوب کرد. سلیمان‌خان دنبلی در زمان قاجاریه به حکومت شاهرود و بسطام رسید. امروز جمعیت کم‌تری از این ایل باقی مانده است و به‌صورت پراکنده به سر می‌برند. ایل زیلان که در شهرستان ماکو زندگی می‌کنند، در واقع محل سکونت اصلی ایل زیلان دره‌ی زیلان در باکور کوردستان است که به دلیل قتل‌عام بزرگی که ارتش جمهوری ترکیه از کوردان در آن دره انجام داد، نام زیلان همیشه برای کردها بیانگر یک جنایت دهشتناک است.

بر اساس برخی روایات میل و زیل دو برادر کورد بوده‌اند که هر کدام ریاست یکی از طوایف خود را عهده‌دار بوده‌اند و نام ایل‌های میلان و زیلان از نام آنان گرفته شده است.

به نقل از نصرالله فلسفی در کتاب ایرج افشار؛ جلالیان در دوره‌ی پادشاهی سلطان محمدخان سوم پسر سلطان مراد عثمانی شوریدند و شهرهای «آماسیه» و «توقات» را به تصرف خود در آوردند که در مدت

کوتاهی سپاهیان‌شان به پنجاه هزار نفر رسید. عثمانی‌ها جماعتی را که علیه پادشاه می‌شوریدند، جلالی (شورش‌ی) نامیدند که از این جهت در امپراتوری عثمانی جلالی خوانده می‌شدند. در سال ۱۰۱۷ هـ.ق برابر ۱۶۰۸ میلادی دسته‌ای متشکل از ۲۲۰۰۰ سوار که بخشی از سپاه و مردم امپراتوری عثمانی بودند به ایران آن زمان پناهنده شدند. حسن بیگ جلالی که پیروزی‌های گسترده‌ای بر علیه سپاه عثمانی کسب نموده بود، خود را سلطان بخشی از تصرفات عثمانی خواند. سرانجام ایل جلالی پس از مبارزات طولانی علیه امپراتوری عثمانی و شکست و پیروزی‌های زیاد به ایران پناهنده شده و مورد توجه شاه عباس صفوی قرار گرفتند. ابتدا به ایروان و سپس به تبریز رفتند.

سرانجام پیش از سال ۱۳۰۹ شمسی رضا شاه ایل جلالی را به مناطق بین همدان، تهران و ورامین تبعید کرد، ولی پس از شهریور ۱۳۳۲ شمسی به سرزمین اولیه‌ی خود بازگشتند.

ایل جلالی از بزرگ‌ترین ایلات کورد در آذربایجان غربی هستند که از ده طایفه و ۵۹ بنه‌مال تشکیل گردیده است. یکی از طوایف ایل جلالی قزلباش می‌باشد. قلمرو اصلی این طایفه دامنه‌های زیبای کوهستان «آگری» (آارات) بود که بعد از تعیین مرز ایران و ترکیه، قلمروشان در خاک ترکیه قرار گرفت. این طایفه در زمان رضا شاه، از محل خود تبعید و به نواحی خوی، مشکین شهر، ورامین و قزوین کوچانیده شدند و پس از تحمل رنج‌های زیاد، در سال ۱۳۲۱ شمسی دوباره گروهی از آنان به موطن خود بازگشتند. طایفه‌ی قزلباش از شش بنه‌مال رسولی، قولوکانلو، اوسقی، ولی‌لو، راسقی و حاجی‌لو تشکیل گردیده است.

طایفه‌ی دیگر ایل جلالی، خلکانلو است که آن طایفه نیز مورد غضب رضاشاه واقع شد و خالد آغای جلالی پس از مقاومت و جنگ و گریز، عاقبت سرکوب و اعضای آن طایفه به شهرستان اهر تبعید گردیدند و عده‌ای هم به ترکیه پناهنده شدند.

طایفه مصرکانلو سومین طایفه‌ی ایل جلالی است که از بنه‌مال‌های شدی و ذکرو تشکیل گردیده است. طایفه‌ی جنی‌کانلو نیز دارای هفت بنه‌مال؛ عطه‌کر، سارویی، علی، مصطی، حسو، رستو و مرچک است. اوتایلو طایفه‌ی دیگری از ایل جلالی است که پیش از حکومت فتح‌علی‌شاه قاجار بخشی از طایفه‌ی قندکانلو بودند که در گذشته در منطقه‌ی قفقاز بودند و پس از جدا شدن قفقاز از ایران به ناحیه‌ی ماکو کوچ کردند. پس از جدا شدن از طایفه‌ی قندلو خود را طایفه‌ی اوتایلو نامیدند. اتایلو در زبان ترکی به معنای «اهل آن طرف» است. (معمولا این اصطلاح در ادبیات محاوره‌ی مردم کورد در طول مرزهای استعماری در قلب کوردستان «بارادی» یعنی آن طرف دیگر مصطلح است) طایفه‌ی علی محولی یکی دیگر از طوایف جلالی است که از بنه‌مال‌های مرخه، میرزا، سلو، مصطه جنی تشکیل شده و اکنون یک‌جانشین‌اند. این طایفه به گویش کوردی «علم‌حولی» خوانده می‌شود. به احتمال قوی دختر مبارز کورد «شیرین علم‌حولی» که در زندان اوین و به‌دست رژیم مذهبی اعدام شد، از این طایفه است. دهمین طایفه‌ی ایل جلالی، طایفه‌ی قندکانلو است که بخشی از آن در زمان حکومت رضاشاه به قزوین و تویسرکان تبعید شدند که از این میان تعدادی بازنگشتند.

یکی دیگر از ایل‌های سرشناس کورد، ایل شکاک است. جمعیت این ایل در



شهر ارومیه و پیرامون آن به‌خصوص بخش صومای برادوست تا پیرامون سلماس سکونت دارند. معروفیت این ایل به خاطر اسماعیل آغای (سمکو) از تیره‌ی عبدویی است که علیه حکومت مرکزی ایران قیام کرد. اسماعیل آغا رئیس ایل شکاک بود. این ایل از تعدادی تیره و هر تیره از تعدادی طایفه و هر طایفه از چند بنه‌مال تشکیل شده است. سرگذشت این ایل و مبارزه‌ی آن در راه اهداف و مطالبات مردم کورد، طولانی و مفصل است که در این‌جا بازگویی آن ممکن نیست. چون این بخش از تاریخ ایران و کوردها بدون اغراض و مطابق واقعیت نوشته نشده است و مخالفین و موافقین فراوان دارد. چون این بخش از تاریخ در مورد کوردها از سوی مخالفین و دشمنان مردم کورد نوشته شده است، جنایات و اتهامات زیادی را به اسماعیل آغا نسبت داده‌اند. نگارنده در این‌جا قصد دفاع از وی را ندارد، ولی یادآوری این نکته ضرورت دارد، تمام افرادی که در جبهه‌ی مخالف وی بودند، خود افرادی جنایتکار، خاطی و متعصب بوده‌اند. در این روند تاریخی، رضا شاه از قدرت خوانین خیلی کاست و تلاش کرد تا آنان را هرچه بیشتر محدودتر کند. حکومت‌های قبل از رضاشاه نتوانسته بودند عناصر ایلی را با عناصر اجتماعی و سیاسی بیامیزند و در یک قالب بریزند. و از این‌رو شهرنشینان، ایلات و عشایر را خطری تشخیص داده بودند که بالقوه مایه‌ی تهدید امنیت کشور به حساب می‌آمدند و این مطلب علی‌الخصوص در آذربایجان و کوردستان مسائلی را پیش کشیده بود که بی‌اهمیت نبودند و می‌بایستی راه حلی برای آن یافته می‌شد. از سوی دیگر رضاشاه که در راه تجدد ایران می‌کوشید وجود ایلات و عشایر را مناسب با اوضاع و احوال جهان

معاصر نمی‌دید. خطای رضاشاه در این بود که به تجدد اجباری توجه داشت. از این جهت در صدد برآمد تا مسئله را با تغییرات اساسی و انحلال تشکیلات ایلی و مانع شدن از ییلاق و قشلاق کردن آنان حل کند و چادرنشینان را به کشاورزان مبدل گرداند. هرچند اکثریت مردم ایران از این سیاست رضا شاه پشتیبانی می‌کردند، اما این سیاست بدون تمهیدات و مقدمات کافی به مرحله‌ی اجرا درآمد. هیچ مطالعه‌ی دقیقی درباره‌ی امکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصاد ایران به‌عمل نیامده بود. بسیاری از خوانین را تبعید کردند و از ییلاق کردن سالانه‌ی عشایر جلوگیری کردند. در همه‌ی موارد مکان‌های مناسبی جهت اسکان عشایر انتخاب نمی‌شد. حوائج آنان از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت به حد کافی تأمین نمی‌شد و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک ابزارآلات کشاورزی تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمی‌شد تا بتوانند از این راه آنان را به تغییر زندگانی ایلی و تحول از مرحله‌ی شبانی به مرحله‌ی کشاورزی یاری کنند. شکی نیست که انسان از آزادی فردی‌اش در برابر اراده‌ی جمع دفاع می‌کند. بخش زیادی از تلاش‌های انسان گرد محور وظیفه‌ای ویژه یعنی سازش‌دادن خواسته‌هایش با خواسته‌های فرهنگی جمع، که رهاورد خوشبختی اوست، می‌گردد. در فرایند رشد فرد برنامه‌ی اصل لذت، که دست‌یابی بر خوشبختی است و برای دست‌یابی به خوشبختی جذب‌شدن به یک اجتماع انسانی و سازگارشدن با آن شرطی است اجتناب‌ناپذیر. رشد فرد محصول تأثیر دو حرکت است، تلاش برای رسیدن به خوشبختی که معمولاً به آن «خودپرستی» گفته می‌شود و تلاش برای پیوستن به دیگران در قالب یک اجتماع که آن را هم

«نوع پرستی» خوانده‌اند. بنابراین، تجدد و تمدن یک فرایند اجتماعی و دیالکتیکی است. درک آن نیازمند تکامل مادی و معنوی (فرهنگی) تاریخ و روان‌شناسی فردی و اجتماعی است. در این فرآیند مهم‌ترین هدف، وحدت انسان‌های منفرد است. وجوه مشترک فرایند تمدن و رشد فرد را می‌توان در راستای بسیار مهم جستجو کرد و وجدان عمومی تمدن و وجدان فردی از همان دوره خاستگاهی مشترک داشته‌اند. این برداشت مأخوذ است از تأثیر برجای‌مانده از شخصیت رهبران بزرگ، مردانی با اندیشه‌های والا، و با آنانی که وجودشان آیینی‌های تمام‌نمای یکی از انگیزه‌های بشری در ناب‌ترین و نیرومندترین شکل خود بوده است. اگر رشد تمدن و رشد فرد دارای چنین وجوه مشترک عمده‌ای هستند و اگر هر دو از شیوه‌هایی یک‌سان بهره می‌برند، آیا مجاز نیستیم به این نتیجه برسیم که برخی از تمدن‌ها یا به عبارت دیگر، برخی از دوره‌های تمدن تحت تأثیر تلاش‌های فرهنگی و سیاسی دست‌خوش گسست و قطع روابط خود با واقعیت‌ها می‌شود. اگر به این موارد توجه نکنیم، همان‌گونه که تجربه کرده‌ایم، این شرایط نه‌تنها برای انسان‌ها بلکه برای اندیشه‌ها نیز بسیار خطرناک است. از قول یک منتقد؛ وقتی انسان هدف کوشش‌های فرهنگی و شیوه‌های دستیابی بر آن‌ها را بررسی می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که هیچ یک از این کوشش‌ها به زحمت‌اش نمی‌ارزند؛ و حاصل آن فقط اموری است که فرد توان تحملش را ندارد. اکنون ده‌ها سال پس از رضا شاه، این پرسش، که از طرف زیگموند فروید مطرح شده، در ذهن متبادر می‌شود؛ «رشد فرهنگ و تمدن از طریق غریزه‌ی تجاوزگری و ویرانگری تا چه اندازه می‌تواند ناگواری‌های زندگی مشترک انسان‌ها را از میان بردارد؟» این از مواردی بود که نه رضا شاه و نه دستگاه حکومتی

که وی در رأس آن قرار داشت، قادر به درک علمی آن نبودند. ظاهراً آنان بر این تصور بودند که برای ایجاد یک اجتماع بزرگ انسانی بهتر است خوشبختی فرد و یا اقلیتی (عشایر و قبایل) نادیده گرفته شود.

بدون تردید افراد زیادی بودند که از تغییر ساختار عشایر با توجه به حوادث گذشته‌ی آنان خشنود بودند. دولت هم به نوبه‌ی خود نمی‌کوشید تا ایلات و عشایر مخالف را با هم آشتی دهد. گاهی برخی طوایف مجبور بودند به نقاط دیگر کوچ کنند، به جاهای که دیگر نمی‌تواستند مطابق آداب و رسوم قدیم خود به سر برند. گلبگی‌ها را از کوردستان به همدان و اصفهان و یزد کوچ دادند. در طی این نقل و انتقال چندان برآنان سخت گرفتند که به کوهستان‌ها و ارتفاعات پناه می‌بردند و ماه‌ها جنگیدند. هرچند آنان پس از استعفای رضا شاه به مناطق خود برگشتند، اما تلفات آنان در نقل و انتقال زیاد بود. بعد از برگشتن آنان بسیاری از ترک‌های که جایگزین آنان شده بودند کوردستان را ترک کردند. در فاجعه‌ی بین دو جنگ جهانی در سال ۱۹۳۰ هزاران خانوار از مناطق شمال استان آذربایجان غربی به آلاداغ اهر به زور کوچانده شدند. شش ماه بعد هزاران خانوار دیگر از ایل جلالی در مناطق ماکو و دامنه‌های آرات به دستور میرپنج به سوی اردبیل و قزوین تبعید شدند که بیشترشان بعد از استعفای رضا شاه بازگشتند. در سال ۱۳۱۰ نیز چندین طایفه به آلاداغ تبعید شدند. در مرحله‌ی بعد پنج هزار خانوار را روانه‌ی اردبیل، قزوین و دماوند کردند. آن‌چه جای تأسف و تأثر است، این است که در این اقدامات غیر انسانی بیشتر عشایر، قبایل و طوایف کورد در طول راه از گرسنگی و بیماری تلف شدند



و زنان و دختران‌شان مورد تجاوز قرار گرفتند و بقیه آسیمیله شدند. بدین‌سان روشن است علت مبارزات مردم کورد ناشی از تاب نیاوردن در برابر حرمان‌هایی است که فرهنگ بالادست (ملت حاکم) آرمان‌های فرهنگی خود را بر وی تحمیل می‌کرد و می‌کند.

سیاست عشایری رضا شاه چون غلط و بسیار غیرانسانی اجرا شد و هدف اصلی هم کوردها بودند، و اهداف سیاسی و آپارتایدی، مخصوصا در مورد مردم کورد در پشت سر خود داشت، ضربه‌ی سهمگینی بر ساختار عشایر کورد وارد کرد و آنان گرفتار فقر و تهیدستی شدند. تأثیر آن بر اقتصاد کشور به حدی بود که خود رضا شاه در سال‌های آخر سلطنت خود ناچار شد این سیاست را تعدیل کند و پس از این‌که در سال ۱۹۴۱ برابر ۱۳۲۰ شمسی استعفا داد، مسئله‌ی عشایر که به هیچ‌روی نتوانسته بود حل کند، دوباره از پرده بیرون افتاد. بسیاری از خوانین تبعیدشده به مناطق خود بازگشتند. عشایر طبعاً به ادامه‌ی زندگی ایلی راغب بودند و از گردن‌نهادن به فرمان حکومت مرکزی بیزار بودند. کوردستان در حکم مسئله‌ای بوده که پیوسته دولت ایران با آن مواجه بوده است.

بدون تردید آزادی فرد رهاورد تمدن نیست. این آزادی پیش از آن‌که تمدنی وجود داشته باشد وسعت بیشتری داشت. اما از آن‌جای‌که یک فرد به ندرت می‌توانست از آن پاسداری کند آن‌گونه که باید مورد ستایش قرار نمی‌گرفت. رشد تمدن محدودیت‌هایی را بر آزادی تحمیل می‌کرد اما عدالت‌خواهانه آن است که کسی این محدودیت‌ها را نادیده نگیرد. بدون تردید علت پیدایش گرایش به آزادی در یک اجتماع انسانی عصیان آنان نسبت به یک بی‌عدالتی موجود است، امری که می‌تواند موجب رشد بیشتر تمدن

گردد. بر این اساس کسانی که جنبش رهایی‌بخش کوردستان علیه بی‌عدالتی و ستم‌گری را سرکوب می‌کنند، آگاهانه یا ناآگاهانه به رشد تمدن کمک نمی‌کنند، بلکه به‌سان نیروهای بازدارنده‌ی تمدن از رشد و شکوفایی‌اند. علت اصلی عدم تکامل سیاسی و فرهنگی در کشورهای حکم‌فرمای کوردستان، سرکوب جنبش کورد بوده است. آزادی ممکن است با تمدن سازگار بماند، اما همان‌گونه که برخورد با جنبش رهایی‌بخش کوردستان در خاورمیانه و اوضاع کلی خاورمیانه نشان می‌دهد، تمدن گاهی نیز ممکن است از ته‌نشست شخصیت اولیه‌ی انسان‌هایی که تمدن رام‌شان نکرده است، سر برآورد و همین امر سبب ستیز آنان با تمدن گردد. یک مصداق این گفته اوضاع فعلی خاورمیانه و ترکیه و ناتوانایی آن در عضویت اتحادیه‌ی اروپا به دلیل سرکوبی‌های سیاسی و فرهنگی، به‌خصوص در حق مردم کورد است. اقدامات رضا شاه هم در این چارچوب می‌گنجد. بنابراین، ممکن است شوق انسان در دستیابی به آزادی منتج از مخالفت او با برخی از جنبه‌ها و خواست‌های تمدن و یا تمامی آن شود. در هر صورت، بحث در مورد تیره، طایفه و ایلات کورد و نقل و انتقال آنان، بحثی گسترده است که نیازمند تحقیق و بررسی عمیق و گسترده‌ی جداگانه است.

۵- عامل دیگر در دیاسپورای کوردها، تولید و فرایند اقتصادی است. تنها از طریق مقایسه و تطبیق یک جامعه با جوامع دیگر است که می‌توانیم کشف کنیم هر جامعه در چه جهاتی در نوع خود منحصر و یگانه است. هم‌اکنون ملل غرب به دلیل عالی‌ترین سطح تکامل نیروهای مولد و فناوری در تولید، در عالی‌ترین سطح از روابط (هر چند ناسالم و غارت‌گرانه) با ملل دیگر قرار دارند و در جهان به راحتی برای

حفظ منافع ملی خود به صورت یک پارچه اعمال نفوذ می‌کنند و تغییراتی را که با منافع آن‌ها هماهنگی دارد به وجود می‌آورند. اما ملت کورد به دلیل مداخلات خارجی، تجزیه سرزمین، حاکم‌شدن دیگران بر سرنوشتش، سلب فرصت بهره‌برداری از ثروت و سامان و منابع طبیعی‌اش و عدم یک‌پارچگی ارضی‌اش، از پایین‌ترین درجه‌ی تکامل نیروهای مولد برخوردار است و اصولاً تولیدی از خود ندارد و تبدیل به کارکن و بازار مصرف کالاهای دیگران شده است و در روابط بین‌الملل خود در پست‌ترین سطح در میان ملل جهان قرار دارد. به این ترتیب یکی در اوج رفیع، دیگری در پست حضيض قرار دارد.

یک قوم یا ملت زمانی به اوج ترقی تاریخی خود می‌رسد که از حد اعلای قدرت تولیدی برخوردار می‌شود. مخالفت شدید کشورهای منطقه با الحاق دوباره‌ی شهر کرکوک و خانقین و... به سرزمین کوردستان و تسلط کوردها بر سرزمین‌شان در روزاوا به خاطر نگرانی آنان از همین قدرت تولیدی ملت کورد است که در صورت دستیابی و استفاده از منابع نفتی کرکوک بدان دست خواهد یافت.

عامل اقتصادی در دیاسپورای مردم کورد بسیار مؤثر بوده است. یعنی فقر و تهیدستی مردم کورد را ناچار به مهاجرت به کلان‌شهرها و یا اروپا می‌کند، که می‌توان آن را دیاسپورای پنهان یا خاموش نامید. چگونه می‌توان ثروتمند و دارا شد؟ با کار، فعالیت و تولید اقتصادی. تولید اقتصادی از ابتدای اقدام بشر به تولید، در درجه‌ی اول مستلزم نیروی کار انسانی، سرزمین و منابع آن است. زمین عبارت است از سطح زمین، بالای زمین (اقلیم) آن و زیر زمین (منابع) آن. بعد از زمین در شرایط حاضر نیاز به سرمایه

است. سرمایه یکی از عوامل اصلی تولید و عنصری جدایی‌ناپذیر از فعالیت‌های اقتصادی هر جامعه و چگونگی تأمین آن از منابع داخلی و یا خارجی در شرایط حاضر مورد بحث است. نیروی کار انسانی با بهره‌گیری از تکنولوژی، عوامل یادشده را ترکیب و فرایند تولید را به وجود می‌آورد. وسایل تولید (اعم از زمین، ابزار، منابع و تکنیک) و کار (نیروی انسانی) همواره عوامل تولید هستند و اشکال اجتماعی تولید هرچه باشند، این دو مورد همواره عوامل آن باقی می‌مانند. دگرگونی اقتصادی، در امر وضعیت قدرت سیاسی در جامعه نقش مهمی دارد. تمرکز قدرت سیاسی نیز در بسیاری از موارد توأم با قدرت اقتصادی است. قدرت سیاسی بسته به نوع ساختار اجتماعی جامعه فرق می‌کند.

جامعه‌ی کورد را از نظر اجتماعی و اقتصادی در شرایط سنتی باقی گذاشته‌اند، مانع سرمایه‌گذاری و بومی‌شدن صنعت در کوردستان شده‌اند. مشخصه‌های چنین اجتماعی آن است که در آرامش‌عاری از حرکت به سر می‌برد. تکنیک یا در آن وجود ندارد و یا در سطح بسیار ابتدایی است، مهم‌ترین محصولاتش، محصولات کشاورزی و دامی آن‌هم به شیوه‌ی سنتی تولید می‌شود و تحولاتی در آن پدید نمی‌آید. تغییرات و تحولات اقتصادی و اجتماعی یا وجود ندارد و یا بسیار کند است. این اوضاع از سوی دشمنان ملت کورد عمداً به کوردستان تحمیل شده است. یخ این سنت‌ها را که یکی از عوامل مؤثر در دیاسپورای کوردهاست، باید رو به ذوب‌شدن برد و جمود سنتی جامعه‌ی کورد را که محصول منافع و سود دیگران و سلطه‌ی استعمارگری آنان است درهم شکست تا تحرک اجتماعی و حرفه‌ای را در گستره‌ی جغرافیای کوردستان فراهم



ساخت. خروج از سکون و آغاز به تحرک شرط اساسی توسعه است، مجموعه‌ای از فرآیندهایی که خصلتی تصاعدی دارند و در عین حال مقوم یکدیگراند. فرآیند تشکل (یا انباشت) سرمایه و بسیج منابع؛ تحول نیروهای تولید و افزایش بارآوری کار؛ تأسیس دولت مستقل و شکل‌گیری هویت ملی؛ گسترش حقوق مشارکت سیاسی؛ گسترش شهرنشینی؛ گسترش تعلیم و تربیت رسمی به زبان ملی (مادری)... دربرگیرنده‌ی مقوله‌ی توسعه اند.

در این فرآیند نیروی کار و یا پرورش نیروی کار مطلوب یکی از عوامل مهم در مسیر انتقال از یک جامعه‌ی سنتی عقب‌مانده به یک جامعه‌ی نوین پیشرفته است. شرط چنین فرآیندی آموزش و پرورش و به‌ویژه آموزش به زبان مادری در سطح ملی است. این آموزش در کوردستان با اجبار با زبان غیرمادری انجام می‌گیرد و چون در راستای اغراض دیگران است نه شکوفایی جامعه‌ی کورد، نتوانسته است و نمی‌تواند به شکستن قیدوبندهای خرافی در جامعه‌ی کورد و یکنواخت‌کردن منجر شود و یا نابرابری‌ها را کاهش دهد. جامعه‌ای که فاقد قوام اقتصادی، اجتماعی و سیاسی باشد و در زیر سلطه و یوغ دیگران به سر برد و سرزمین و منابعش را غارت کنند و نیروی کارش بنده‌ی دیگران باشد، نمی‌تواند ثروتمند و دارا شود و به فقر توأم با بیسوادی پایان دهد.

کوردها تا به رهایی ملی دست نیابند نمی‌توانند بر این تگناهای خود غلبه کنند. از این لحاظ هم، جنبش کورد یک جنبش ملی و رهایی‌بخش است. در صورت فقدان فرایند دموکراتیزاسیون واقعی، این بی‌عدالتی‌ها انگیزه‌ی قوی برای ایجاد دولت مستقل کورد به وجود می‌آورد.

بهره‌برداری از منابع و زمین و تولید و توسعه‌ی اقتصادی در هر جامعه و کشوری ارتباط مستقیم با انرژی و رابطه‌ی آن با سطح تکنولوژی دارد. دولت‌های اشغال‌گر کوردستان با اعمال سیاست‌های منطقه‌گرایی کوردستان را از هرگونه سطح تکنولوژی محروم کرده‌اند، حتی در سطح تولید بسیار سنتی هم به دلیل اقدامات سرکوب‌گرانه و تخریبی در عقب‌ماندگی بیشتری نگه‌داشته‌اند. این‌هم در شرایطی است که سرزمین کوردستان به دلیل فراوانی آب‌های جاری و خاک حاصل‌خیز مستعدترین مناطق توسعه به‌ویژه در زمینه‌های کشاورزی و صنایع تبدیلی مرتبط با آن به حساب می‌آید. تنها باغ‌های زیتون در روزاوی کوردستان که در اشغال دولت سوریه است، در جهان کم نظیرند.

از آن‌چه که بیان شد می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد؛ منشاء کلیه‌ی ثروت‌ها و فرهنگ‌ها کار و طبیعتی است که کار انسانی به عنوان بخشی از طبیعت بر روی آن صورت می‌گیرد. از آن‌جا که انسان از آغاز نسبت به طبیعت، یعنی منشاء اصلی تمام عوامل و اسباب کار، در مقام یک مالک رفتار کرده و طبیعت را در تملک خود دانسته است، کار جمعی انسان (جامعه) به منشاء ارزش مصرف و در نتیجه منشاء ثروت، مبدل گشته است. بنابراین کار وابسته به طبیعت است. در نتیجه انسان «کورد» مایملکی جز قدرت کار خود (اعم از نیروی کار انسانی و طبیعتی که بر آن زندگی می‌کند) ندارد، برده‌ی انسان‌های دیگر است که خود را مالک شرایط مادی کار او ساخته‌اند، پس انسان «کورد» تنها با اجازه‌ی اشغال‌گران سرزمین خود می‌تواند کار کند و روزگار بگذراند. بیهوده نیست که میلیون‌ها انسان کورد در کلان‌شهرهای کشورهای

چهارگانه حاکم بر کردستان و یا در اروپا آواره و دربه‌در شده‌اند.

از آن‌جا که کار منشاء کلیه‌ی ثروت‌هاست، پس هیچ‌کس در جامعه نمی‌تواند ثروتی به‌دست آورد مگر به عنوان محصول کار، در نتیجه اگر شخص و ملتی خود کار نکند، باید از حاصل کار دیگران زندگی کند. اساس علمی یا رابطه‌ی حقوقی حکومت‌های اشغال‌گر کردستان و مردم کورد همین موضوع است. تمام شرایط مادی کار ملت کورد، اعم از طبیعتی که بر آن زندگی می‌کند (سرزمین کوردستان) و نیروی کار او به عنوان کار انسانی و نتیجه‌ی حاصل از آن در تملک و اختیار غیر است. لذا به راحتی می‌توان ثابت کرد که کوردستان مستعمره است. حتی مستعمره‌ای مادون استعمارکلاسیک! چاره‌ی کار در درجه‌ی اول رهایی ملی است تا از این طریق، بساط این نفرت اجتماعی و سیاسی را برچید.

در شرایط فعلی تمام ابزار و شرایط مادی کار در کوردستان در انحصار سرمایه‌داری و حکومت‌های اشغال‌گر حامی آنان است. این شرایط، علت فقر و بندگی ملت کورد در تمام جلوه‌های آن است. اگر در زمینه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، حقوقی و اجتماعی تفاوتی وجود نداشت، تفاوتی میان ملت کورد با سایر ملل (حکم‌فرمای کوردستان) نمی‌توانست وجود داشته باشد.

بنیاد روابط حکومت‌های اشغال‌گر با کوردستان بر این پایه استوار است که شرایط مادی تولید اعم از زمین و سرمایه در تملک ملل اشغال‌گر قرار داشته باشد، در حالی‌که فرد «کورد» تنها مالک شرایط انسانی تولید، یعنی نیروی کارند که مجبورند به غیر بفروشند. وقتی این نیرو به دلیل عقب‌ماندگی کردستان، در سرزمین

مادری خریدار ندارد، لزوماً در بازاری خارج از کردستان عرضه می‌شود. اگر امنیت جانی مردم کورد را هم لحاظ کنیم، این اساس و راز دیاسپورای کوردها در کلان‌شهرهای کشورهای چهارگانه و در اروپاست.

کوردها پس از قرن‌ها زحمت‌کشیدن برای دیگران و کار بنده‌وار در خدمت استثمارگران، باید امکان کار برای خود، آن هم متکی بر کلیه‌ی پیشرفت‌ها، تازه‌ترین تکنیک‌ها و فرهنگ به‌وجود بیاورند. این تبدیل کار بنده‌وار به کار برای خود که بزرگ‌ترین تحول در تاریخ بشر است، به‌آسانی و بدون مبارزه‌ی جدی بر علیه استثمارگران، به‌دست نمی‌آید. مهم‌ترین لحظه‌ها آن لحظاتی هستند که توده‌های عظیم بشری اجباراً از وسایل تولید معاش سنتی کنده شده و ناگهان به بازار کار پرتاب می‌شوند. اگر جنبش ملی رهایی‌بخش ملت کورد به پیروزی دست نیابد، باز هم ابزار کار، به وسیله‌ی برده‌گی، بهره‌کشی و بی‌نوایی مردم کورد تبدیل خواهد شد. نقش این عوامل اقتصادی در دیاسپورای کوردها نادیده گرفته شده است.

کوردها علاوه بر این‌که عضوی از مجموعه‌ی ملل جهان و سرزمین «کوردستان» مساحتی از کره‌ی ارض است، هنوز هیچ بهره‌ای از آن نبرده و هیچ جایگاه مهمی در میان ملل جهان پیدا نکرده‌اند. در نتیجه هیچ ندارد و نداشتن یک مقوله‌ی صرف نیست، نداشتن هولناک‌ترین واقعیت است. امروزه انسان و یا ملتی که هیچ ندارد، هیچ است. زیرا به‌طور کلی از هستی و به‌طور اولی از هستی انسانی جدا شده است، زیرا شرط عدم تملک، شرط جدایی کامل انسان از عینیت خود است. تملک بسیار واقعی و مالکیت مشاع ملت کورد، دیاسپورا،



گرسنگی، سرما، بیماری، تبه‌کاری، تحقیر، بلاهت، آهن و خون، سیاه‌چال و شکنجه، ژینوساید و کل نامردمی‌ها و بی‌قاعدگی‌هاست. به حق بهره‌مندی از سرزمینش لطمه زده‌اند، صاحب زمین اما از حق استفاده و بهره‌مندی از آن محروم و مورد سوءاستفاده‌ی دیگران است. بدین ترتیب حق حاکمیت و مالکیت یک قوم تاریخی بر سرزمینش را رد می‌کنند. کوردها نه می‌توانند آزادانه راه‌شان را انتخاب کنند و نه در موقعیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی‌شان برداشت آزادانه داشته باشند. به نظر می‌رسد که آنان تنها آزادند که فرمان‌بری کنند و تحت سلطه و استعمار باشند. این نتیجه‌ی رفتار کثیفی است که از طرف دولت‌های تکامل‌نیافته‌ی سیاسی در حق کوردها انجام می‌گیرد. از نظر گافمن، کارهای کثیف و وظایفی را در بر می‌گیرد؛ «ناپاکیزه، نیمه قانونی، بی‌رحمانه و یا به دلایل دیگر خوار و خفیف کننده باشند».

هر چند که انسان‌ها از جهت هستی‌شناختی واقعیت اجتماعی را می‌سازند، اما این ساخت در چارچوب محدوده‌های یک جهان اجتماعی الزام‌آور صورت می‌گیرد. این الزام‌ها برای مردم کورد، موقعیت و جایگاه مادون استعمار کلاسیک است که رفتار آن هستند. مبارزه‌ی خلق کورد در اساس تلاشی است برای ازمیان‌برداشتن این الزام‌ها. کوردها باید تلاش کنند تا چیزی را که در جهان‌شان نمی‌یابند، بسازند و در همین جهان سامان دهند. سرنوشت تمام مبارزات خلق کورد در همین تغییر نهفته است.

رشد سرمایه‌داری در کشورهای اشغال‌گر کوردستان و رونق بازرگانی و توسعه‌ی کار در کارخانه‌ها، بنگاه‌ها و شرکت‌های سهامی جدید و غیره ورشکستگی اجتناب‌ناپذیری را به دنبال

داشت و آن‌هم ورشکستگی توده‌ی صاحب‌کاران کوچک بود که خانه‌خواب شدند و توده‌های کارگر و سایر تهیدستان کورد را به صف بیکاران راند. تمام کسانی که در اثر فقدان زمین برای زراعت، عدم وجود کارگاه‌های کوچک و عدم امکان اشتغال در کوردستان به صف بیکاران و کارگران کارهای پست در دیاسپورا رانده شدند، پرولتاریا هم به حساب نمی‌آیند. آن‌ها از لحاظ وضعیت خود بینوا و از لحاظ ایدئولوژی خرده بورژوا هستند.

در کوردستان حتی تولید کوچک هم که بر ویرانی‌های اقتصاد مبادله‌ای صورت می‌گرفت وجود نداشت. هر قدمی که علم و صنعت به جلو برمی‌دارد به طور گریزناپذیری و بی‌امان به ارکان تولید کوچک در جامعه‌ی سرمایه‌داری خدشه وارد می‌کند. این قانون سرمایه‌داری در مورد کوردستان توأم با خشونت و سرکوبی وحشیانه بوده است، به نحوی که در هیچ زمینه‌ای به کوردها فرصتی داده نشده است. در نتیجه کار تولیدکنندگان کوچک و ثابت که بقاء و یا رشد آن‌ها در شرایط سرمایه‌داری آن‌هم با رفتاری استعماری امکان ندارد، اقتصاد روستایی را در چنین شرایطی در بن‌بست قرار می‌دهد. با ویرانی هزاران روستا کشاورزی کوردستان را نابود و روستائیان را وادار به مزدوری در ارتش‌های خود کردند و یا در دیاسپورا حیران و سرگردان‌اند.

اگر چه حمایت از بخش کشاورزی و حفظ طبیعت روستایی از مهم‌ترین نگرانی‌ها در برخی کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی نظیر اسپانیا، فرانسه، ایتالیا و ژاپن می‌باشد، ولی اقتصادهای آنان توانایی جذب کشاورزان در بخش‌های دیگر را دارند. در مقابل، چنین ظرفیتی را در اقتصادهای جهان در حال توسعه شاهد نیستیم. در آن‌جا ایجاد شغل در بخش صنعتی همگام با تقاضا برای شغل

پیش نمی‌رود. کشاورزان نیز به شهرهایی می‌آیند که توان جذب آن‌ها را نداشته یا سعی در مهاجرت به کشورهای دیگر دارند که بیشتر غیرقانونی انجام می‌گیرد. این موارد برای دهقانان کورد رانده‌شده از زمین خود در دیاسپورا، با نگرانی‌های دیگر نیز همراه است. به دلیل برخوردهای سیاسی و آپارتایدی قومی و مذهبی و زبانی و ناتوانی تخصصی و بی‌سوادی یا کم‌سوادی، تنها شانس برای آن‌ها کارهای پست خدماتی و ساختمان‌سازی، دست‌فروشی و قاچاق است. بنابراین اگر ادعا شود که «جهانی‌شدن» شکل دیگری از «استثمار و بهره‌کشی سرمایه‌داری» است، چندان نامعقول نیست. از سوی دیگر، به علت ویرانی روستاها و کشاورزی در کوردستان، انسان‌های بی‌کار به بازار کار خارج از کوردستان سرازیر می‌شوند که باعث کاهش دستمزد و در نتیجه پایین‌آمدن موقعیت مادی و معنوی طبقه‌ی کارگر ملل حکم‌فرمای کوردستان می‌شود. از همه مهم‌تر در مراکز صنعتی و بازرگانی، طبقه‌ی کارگر به دو بخش متخاصم کارگران خودی و غیرخودی (کورد) تقسیم می‌شود که همدیگر را عامل کاهش دستمزد خود تلقی کرده و ابراز تنفر از یکدیگر می‌نمایند. کارگران خودی در مقابل کارگر کورد خود را جزئی از کشور و دولت حاکم به شمار می‌آورد و در این حالت تبدیل به ابزاری می‌شوند در دست حاکمیت‌های مستبد و ارتجاعی علیه کوردستان و در نتیجه باعث استحکام تسلط دولت‌ها بر خودشان می‌شوند. آنان تعصبات ملی، مذهبی و اجتماعی علیه کارگر کوردستانی را گرامی می‌دارند. سرکوب کوردستان زیان دوسویه دارد. برخورد آنان با کارگر کورد و یا اصولاً هر کارگری غیر از ملیت خود مانند

بر خورد سفیدها بر علیه سیاهان در آفریقای جنوبی (در زمان سلطه‌ی سفیدها) است. بنابراین اگر اخباری مبنی بر بی‌کاری، ضرب‌و‌شتم و یا حتی کشته‌شدن کارگران کورد در مناطقی غیر از کوردستان شنیده می‌شود به همین خاطر است.

کارگر کورد هم کارگر غیرکورد را به‌عنوان شریک جرم و هم به‌عنوان آلت دست دولت‌های اشغال‌گر کوردستان می‌بیند. به‌ویژه در ایران اسلامی تعصبات مذهبی را به اوج خود رسانده‌اند. این تضاد و تناقضات به‌وسیله‌ی مطبوعات، رسانه‌های گروهی، منبر و به‌طور خلاصه به‌وسیله‌ی تمام ابزارهایی که در خدمت طبقات حاکمه‌ی دولت‌های اشغال‌گر کوردستان قرار دارند، به‌طور مصنوعی و برنامه‌ریزی‌شده زنده نگه داشته و تشدید می‌شود. این رازی است که دولت‌های اشغال‌گر کوردستان قدرت خود را به‌وسیله‌ی آن حفظ می‌کنند و از این موضوع نیز کاملاً آگاه‌اند. این امر هرگونه همکاری صادقانه و جدی بین طبقات کارگر و دهقان کورد با کارگر و دهقان سایر ملل را غیرممکن می‌سازد. دولت‌های اشغال‌گر را نیز قادر می‌سازد که هرگاه مناسب تشخیص بدهند، اختلافات اجتماعی را به قلدری و در هنگام نیاز به جنگ بین ملل تبدیل کنند. این وضعیت بیان‌گر آن است؛ آگاهی طبقه‌ی کارگر نمی‌تواند آگاهی واقعی سیاسی باشد مگر آن‌که کارگران بیاموزند که در برابر همه و هرگونه نمونه‌ی خودکامگی، ستم، زور و سوءاستفاده، صرف نظر از این‌که چه طبقه، رنگ، نژاد، جنسیت، قوم و ملتی قربانی آن باشد عکس‌العمل نشان دهد.

بنابراین مهم‌ترین هدف انقلابیون، روشنفکران،



نویسندگان، وکلا و سایر اقشار ملل حاکم تسریع انقلاب اجتماعی و سیاسی در کوردستان است. تنها راه تسریع آن‌هم رهایی کوردستان است. وظیفه‌ی آنان این است که در همه‌جا مسئله‌ی اختلاف بین ملل منطقه با کوردستان را پیش کشند و آشکارا از کوردستان حمایت نمایند. وظیفه‌ی اساسی این است که به کارگران، دهقانان و سایر اقشار ملل حکم‌فرمای کوردستان قبولانده شود که برای آن‌ها رهایی ملی کوردستان نه یک امر و مسئله‌ی عدالت‌خواهانه‌ی انتزاعی یا احساسات بشردوستانه است، بلکه اولین شرط رهایی اجتماعی و سیاسی خود آن‌هاست.

به این خاطر است؛ دولت‌هایی که از لحاظ ملی رنگارنگ‌اند، یعنی دولت‌های متشکل از ملیت‌هایی مختلف که از دولت‌های ملی متمایزند همیشه دولت‌هایی هستند که صورت‌بندی داخلی‌شان به دلایل گوناگون غیرعادی و یا تکامل‌نیافته و عقب‌مانده باقی مانده‌اند. به این جهت است که سرکوب کوردستان موجب عقب‌ماندگی ملل حکم‌فرمای آن هم شده است.

صرف‌نظر از جهت‌گیری‌های نظری در خصوص اقتصاد، سه قلمرو دسترسی به منابع، زمین، آب و مواد خام، تولید به معنای تبدیل منابع طبیعی به صورت‌های قابل استفاده و مبادله یعنی توزیع کالاها و خدمات در میان اعضای جامعه، حقوق افراد و گروه‌ها، سازمان و ماهیت تولید، حرکت کالاها در جامعه یعنی مبادله یا بازتوزیع در جامعه و شکل‌گیری نهادهای سیاسی دولت و جامعه‌ی مدنی و نقش تجارت، مقولات بعدی و مرتبط با قلمروی سه‌گانه‌ی فوق مطرح است.

هر گروه، اجتماع یا ملتی برای تضمین منابع خود، باید به تداوم دسترسی به منابع موجود در یک ناحیه‌ی معین کم‌وبیش اطمینان داشته باشد. آن‌ها این کار را با تثبیت یک

سرزمین خاص به اصطلاح معاصر سرزمین ملی انجام می‌دهند. ریشه‌های استعمار به این موضوع برمی‌گردد، زیرا با ورود مکانیک و تولید کارخانه‌ای و از این طریق گسترش تکنولوژی و تولید انبوه و انباشت بازارهای ملی کشورهای پیشرفته‌ی غربی، آنان را متوجه بازار و منابع استراتژیک نظیر انرژی‌های فسیلی در سرزمین‌های دیگر کرد. از لحاظ تاریخی درجه‌ی مرزبندی یک سرزمین و دفاع از آن به این امر بستگی دارد که مردم ساکن این سرزمین چه سودها و یا زبان‌هایی از حقوق انحصاری نسبت به آن می‌برند. گروهی که سرزمینش را مرزبندی و از آن دفاع می‌کند منابع موجود در آن سرزمین را برای خود حفظ می‌کند. اما پاسداری از یک سرزمین به زمان و توانایی نیاز دارد که می‌توان آن را صرف فعالیت‌های دیگر کرد. این کار بی‌خطر هم نیست، زیرا دفاع از مرزهای یک سرزمین ممکن است، مانند مورد کوردها در دفاع از سرزمین کوردستان، به تلفات انسانی بینجامد. در ضمن، اتکاء به منابع یک منطقه‌ی محدود، ممکن است زبان‌بار نیز باشد. این موضوع از گذشته موجب جنگ و جدال، کوچ و آوارگی، قتل‌عام و استعمار و اشغال سرزمین دیگران از سوی جوامع و ملل قدرتمندتر تاکنون شده است. سرزمین هیچ قوم، اجتماع و ملتی به اندازه‌ی سرزمین کوردها «کوردستان» گرفتار تجاوز، استعمار، اشغال و قتل‌عام نبوده است.

هرچه زبان‌های این کار بر سودهای آن بچربد، تعلق به یک سرزمین نیز آسان‌گیرانه‌تر خواهد بود. ولی هرچه کفه‌ی سودهای مرزبندی و دفاع از سرزمین بر زبان‌های آن سنگینی کند، وابستگی به یک سرزمین بیشتر خواهد بود. یکی از انگیزه‌های اصلی کشورهای غربی در «خاورمیانه» و یا کشورهای

اشغال‌گر در «کوردستان» که هم فرزندان خود را به کشتن می‌دهند و هم فرزندان دیگران را می‌کشند، همین سودهای کلان از علل اصلی آن می‌باشد. حفاظت از یک سرزمین، چه سرسختانه و چه سهل‌انگارانه، تنها نخستین گام در امر تنظیم دسترسی به منابع به‌شمار می‌آید. همین موضوع مهمترین علت جنگ‌های جهانی بود. هر جامعه‌ای اصولی دارد که می‌گوید چه کسی می‌تواند چه منابعی را تحت چه شرایطی استفاده کند. یکی از مهم‌ترین اصول کشورهای غربی اصل مالکیت خصوصی دارایی یا مالکیت مطلق است، اما این حقوق را برای ملل تحت سلطه و اشغال، مانند ملت کورد، به رسمیت نمی‌شناسند و سرزمین کوردها توسط استعمارگران اروپایی تجزیه و مالکیت آن را به دیگران واگذار کرده‌اند. بدین‌گونه سرزمین کوردها «کوردستان» تحت اشغال و ده‌ها میلیون انسان کورد هیچ‌گونه حق حاکمیتی بر سرزمین آبا و اجدادی خود را ندارند. در واقع تهی‌دستی و آوارگی کوردها در متروپل‌ها و کشورهای غربی، ناشی از عدم حاکمیت بر سرزمین خود و منابع موجود در آن است.

ر- در شرایط جهانی‌شدن، اوضاع برای مردم کورد به مراتب پیچیده‌تر می‌شود. بررسی چگونگی رسیدن انسان به مرحله‌ی صنعتی و مابعد صنعتی‌شدن و پیامدهای جامعه‌ی صنعتی و مابعدصنعتی برای سایر نقاط جهان، مانند کوردستان که در عین اشغال در استعمار مادون کلاسیک به سر می‌برد، مورد توجه انسان‌شناسان قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی دوم بود که به انسان‌شناسی شهری و بررسی جوامع پیچیده توجه شد. اندیشمندان انسان‌شناسی متوجه شدند که هیچ رشته‌ای به تنهایی نمی‌تواند

فراگردهای بسیار پیچیده‌ی جوامع نوین را ادراک کند. برای تحلیل درست این فراگردها به دانش اقتصادی، آگاهی تاریخی، علم سیاست، جامعه‌شناسی و نیز انسان‌شناسی از ابعاد گوناگون نیاز است. تولید معیشتی و سنتی کشاورزی و شبانی (نگه‌داری دام و رمه) در کوردستان، نظام تولید روستایی خوراک به حساب می‌آید. شهرها حتی تا این اواخر در رابطه با اقتصاد روستایی کوردستان چیزی بیش از کانون‌های مدیریت و بازرگانی نبوده‌اند که برای ادامه‌ی خدمات به روستاهای پیرامون که خوراک این شهرها را فراهم می‌کنند، صرف نظر از میلیتاریسم و تخریب روستاها در عملیات‌های سنگین نظامی، نقش بیشتری ایفا نکرده‌اند.

انسان‌شناسان با توجه به زمینه‌های مورد علاقه‌شان به جوامع کهن‌تر و ساده‌تر، به دو جنبه از صنعتی‌شدن توجه ویژه‌ای نشان دادند. یکی تأثیر جامعه‌ی صنعتی بر مناطق روستایی و دیگری تحلیل رفتن ارزش‌ها و سازمان‌های روستایی در نظام صنعتی.

این مسئله بدترین شرایط را برای مناطق نظیر کوردستان که هنوز در تولید سنتی کشاورزی و شبانی (دامداری سنتی) باقی مانده‌اند، با ورود سرمایه‌ی شرکت‌های فراملی پیش خواهد آورد. در آن شرایط سلب مالکیت از دهقان کورد، آنان را ناچار به تغییر محل سکونت و مهاجرت به کلان شهرها خواهد کرد. از طرف دیگر چون سطح آموزش در کوردستان عمداً پایین نگه داشته شده، در نتیجه جامعه‌ی کورد فاقد نیروی تخصصی کارآمد است. از سوی دیگر چون مردم کوردستان از سوی دولت‌های اشغال‌گر از اداره‌ی امور خود رانده شده‌اند و امورشان به‌دست اشغال‌گران غیرخودی مدیریت می‌شود، به نسبتی که کار در نهادها



و مؤسسات دولتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و غیره پیچیده‌تر شده، به همان اندازه در کنار محروم‌بودن از سرمایه و زیرساخت‌های اساسی و استراتژیک، آنان از کارکردن در آن نهادها و مؤسسات ناتوان شده‌اند. تنها کاری که برای آنان در دیاسپورا باقی می‌ماند، کارهای کاذب، دست‌فروشی در گوشه و کنار خیابان‌ها و جاده‌ها، کارهای پست‌تر و کارگری در ساختمان‌سازی است.

با صنعتی و تخصصی شدن کشاورزی، سرمایه‌گذاران به جای تنوع در تولید کشاورزی متناسب با نیازهای معیشتی، بر درآمد نقدی و بازدهی سرمایه‌گذاری‌هایشان تأکید می‌ورزند. این موجب وابستگی بیش از پیش دهقان کورد، که اکثریت جامعه‌ی کورد را تشکیل می‌دهند، به بازار می‌شود. با ورود خانواده‌ی روستایی به مرحله‌ی وابستگی به بازار، در واقع آن تمایز مهمی را که متمایزکننده‌ی او از یک خانوار شهری بود از بین می‌رود.

این پیامد هم‌گون‌کننده‌ی زمانی سخت آشکار می‌شود که وابستگی به بازار با صورت‌های حمل‌ونقل و ارتباطات صنعتی همراه گردد. خانواده‌هایی که از این طریق بسیار جدا از هم افتاده‌اند، دیگر با هم غذا نمی‌خورند، با هم لباس نمی‌پوشند، با هم تفریح نمی‌کنند، با زبان هم صحبت نمی‌کنند و عموماً به شیوه‌ی هم‌سانی زندگی نمی‌کنند. در چنین شرایطی زمینه‌های فرهنگی خود را از دست می‌دهند که به همین راحتی فرهنگ و زبان‌شان آسیب‌پذیر می‌شود. در واقع این وضعیت آشکارا «ژینوساید» فرهنگی است که خود توده‌های مردم متوجه آن نیستند و افکار عمومی مردم جهان و حتی نهادها و سازمان‌های

حقوق بشری تحت تأثیر پروپاگاندای مؤسسات فرهنگی و تبلیغاتی نظام سلطه‌ی کاپیتالیستی، که هیچ انسانی نیست، برای‌شان فراتر از سود اقتصادی نیست، یا بی‌خبر می‌مانند یا بی‌تفاوت!

هر چند که «زندگی شهری» برای بسیاری از روستائینان جاذبه دارد، اما ملاحظه می‌شود که این دنباله‌روی چندان هم ارزان تمام نمی‌شود. شهرنشینان اصلی و قدیمی آنان را از نظر نژادی، فرهنگی و اجتماعی هم‌پایه‌ی خودشان نمی‌دانند و تماس اجتماعی بسیار اندکی با آنان دارند و آنان در اجتماعات جداگانه زندگی می‌کنند. مهاجرین از هر نظر حاشیه‌نشین به شمار می‌آیند و این درست آن چیزی است که شرکت‌های فراملیتی نیاز دارند، یعنی انبوهی از کارگرانی که با ارزش‌های اجتماعی گروه مسلط بیگانه‌اند و به اندک نعمات جامعه‌ی تجاری قناعت می‌کنند.

ازسوی دیگر برای خود سرمایه‌گذاران اتکا به محصولات قابل فروش نقدی خطر ورشکستگی را افزایش می‌دهد. هم‌چنین با روی آوردن کشاورزی عمیق به صنعت‌گرایی، این خطر افزایش بیشتری می‌یابد. به راحتی می‌توان تبیین کرد که با دگرگون‌شدن سازمان محل کار، روابط اجتماعی نیز تغییر می‌پذیرد. وقتی کشاورزی مبتنی بر تجارت جای کشاورزی سنتی را می‌گیرد، خانواده‌ی کشاورز از آن شبکه‌ی خانوادگی که زمانی از نظر روابط متقابل اجتماعی و کار و وام به آن متکی بود، بیش از پیش جدا می‌افتد. در محل کار شهری، گروه‌های خویشاوندی دیگر هیچ نقشی در تولید و یا توزیع ندارند و آدم‌ها بیشتر به همکاران و هم‌قطاران‌شان وابسته‌اند تا خانواده. طبقه‌ی اجتماعی، وابستگی‌های حرفه‌ای،

قومیت، فرهنگ و عضویت در اتحادیه‌ها، کارکردهای مسئولیت و حمایت متقابل را که پیش از این محدود به خویشاوندان بود به عهده می‌گیرند. این به آن معنا نیست که خویشاوندان و قومیت دیگر اهمیت ندارد، بلکه کارکردهایش دگرگون شده است. خانواده‌های هرچه بیشتری برای برآوردن نیازهای‌شان به فروش نیروی کار وابسته می‌شوند و از درآمدی که از این راه به دست می‌آورند غالباً خوراکی کم‌تر از آن‌چه که خود می‌توانستند تولید کنند می‌توانند بخرند. مکانیزاسیون و بازرگانی شدن بخش کشاورزی، خصوصاً با سرمایه‌ی خارجی و از طریق شرکت‌های فراملی و یا سرمایه‌گذاران خود کشورهای اشغال‌گر کوردستان، این راه کسب درآمد را برای بیشتر خانواده‌های روستایی، که بخش اعظم جامعه‌ی کورد از آنان تشکیل شده است، می‌بندند. روستاییانی که ناچار به مهاجرت می‌شوند، نمی‌توانند به اندازه‌ی گذران زندگی درآمد کسب کنند مگر آن‌که کودکان‌شان هم کار کنند. نتیجه‌ی این کار محرومیت کودکان از آموزش خواهد بود که عوارض بعدی آن محرومیت از فناوری‌ها، تخصص‌ها و دانشی است که از طریق آموزش حاصل می‌شوند و همین امر در واقع پایه‌ی اشتغال پایدار محسوب می‌شوند.

این سرنوشت و آینده‌ی جوامع و مللی نظیر کوردهاست که هم در تولید و هم توسعه‌ی اقتصاد ملی خود عقب‌نگه‌داشته شده‌اند و هم سرزمین‌شان تحت اشغال دیگران است. کوردستان در چنین شرایطی قرار دارد و ملت کورد هیچ‌گونه کنترل و نظارتی بر فرآیند تولید اقتصادی و اداره‌ی امور سرزمین‌اش را ندارد. از این طریق همبستگی ملی، فرهنگی، زبانی و ... همانند

تجزیه‌ی سرزمینش، بیش از پیش از هم می‌گسلد. به این راحتی ملتی تاریخی و دارای کهن‌ترین زبان خاورمیانه را گرفتار «ژیونساید» فرهنگی، اقتصادی، قومی، زبانی و جغرافیایی می‌کنند. با توجه به این اوضاع، فوری‌ترین و ضروری‌ترین کار برای ملت کورد، مبارزه‌ی جدی و مؤثر در راه رهایی ملی خود است. در غیر این صورت تصویر چارلی چاپلین از کارگری که در میان دنده‌های بی‌آرام خط تولید گیر کرده و بدون داشتن هرگونه قدرتی در برابر کار ماشین گیج مانده است، تصویری از آینده‌ی ملت کورد خواهد بود.

اگر رهبران و احزاب کورد این اوضاع تأسفبار را درک می‌کردند، هرچه سریع‌تر اختلافات کاذب، سودجویانه، منفعت‌پرستانه، برتری‌جویانه و حزبی و گروه‌گرایی را رها می‌کردند و در جهت اتحاد و یکپارچگی ملت کورد گام برمی‌داشتند. اولین اقدام‌شان برگزاری کنفرانس ملی کورد و رهیافت برون‌رفت از این شرایط به‌غایت غیرانسانی است. دانشمندان در هنگام تعیین عواملی که روابط اجتماعی یا اقتصادی را در یک اجتماع محلی شکل می‌بخشد، باید تأثیر جهان خارج از آن اجتماع را نیز در نظر داشته باشند. شرکت‌های فراملیتی یا چندملیتی به عنوان گردونه‌های تولید و بازرگانی جهانی عمل می‌کنند و امروزه معمولاً هماهنگ با سیاست‌های دولت‌ها وظایف‌شان را انجام می‌دهند. این دو روند به هم وابسته‌اند. شرکت‌های فوق عمیقاً در صنعت کشاورزی ریشه دارند و مردم بنه‌کن‌شده از زمین‌های کشاورزی بر اثر صنعت کشاورزی، نیروی دست‌مزدی عظیمی را برای همین شرکت‌ها فراهم می‌سازد.

کاربرد تکنولوژی صنعتی در مزرعه‌داری، هر چند که برای تغذیه‌ی جمعیت پیوسته روبه‌افزایش جهان بی‌گمان ضروری



است، اما در بیشتر کشورها دگرگونی‌های ژرفی به بار آورده است. کاربرد تکنولوژی پیشرفته و تجهیزات گران‌بها به این معناست که سرمایه به اندازه‌ی کار خانوادگی در مزرعه، اهمیت یافته است. این مهم‌ترین برتری و امتیازی است که تنها در اختیار شرکت‌های فراملیتی و چندملیتی است. دهقانانی که به این سرمایه نیاز دارند اما دسترسی ندارند، معمولاً مزرعه‌داری را ترک می‌گویند و به مشاغل شهری روی می‌آورند. در چنین شرایطی، کشاورزی یک تجارت است و نه یک شیوه‌ی زندگی.

گسترش و توسعه‌ی صنعتی شدن کشاورزی به کاهش نیروی کار انسانی در مزارع منتهی می‌شود که در نتیجه‌ی آن افراد بی‌کار به مشاغل دیگری روی می‌آورند. از این طریق به تدریج و بسیار سازمان‌یافته و در عین حال قانونمند و بی‌سروصدا کوردها را از کار بی‌کار و ناچار به مهاجرت در پی مشاغل دیگر، سرزمین خود را ترک می‌کنند. حتی در سال‌های گذشته، صرف‌نظر از جنایات رژیم بعث در جنوب کوردستان، تنها در ترکیه حدود چهار هزار روستای کوردستان در عملیات‌های سنگین نظامی ویران شده‌اند که ساکنین آن روستاها در متروپل‌های ترکیه آواره گردیدند. این بدان معناست که چنان سیستماتیک و بدون سروصدا «ژینوساید» می‌شویم که فریادرسی هم نداریم.

به نظر می‌رسد تحول کشاورزی چرخشی جدید به سمت آن نوع مدیریت کشاورزی است که در گذشته خصلتی بسیار استثمارگرانه داشت. یعنی بازگشت به فئودالیسم و حتی بدتر و دورتر برده‌داری در جهان پست‌مدرن یا به سخن دیگر عصر مابعد نوین که جامعه‌شناسی آمریکا مدعی آن است! به

نظر می‌رسد مردگان ما راحت‌تر از ما زندگان هستند.

یکی از پیامدهای کشاورزی وسیع صنعتی با سرمایه و تجهیزات شرکت‌های فراملیتی، بنه‌کن شدن کشاورزان و دهقانان خرده‌مالک است. این دهقانان در کانون‌های بزرگ شهری ماندگار و یا به دنبال کارهای فصلی به این‌سو و آن‌سو می‌روند. سازمان این نیروی کار متحرک، برحسب آن‌که چه نوع تنظیمی برای‌شان سودمند باشد دگرگونی می‌پذیرد. هم‌اکنون در ایران و به‌ویژه در ترکیه، که اوضاع اقتصادی به مراتب بهتر از ایران را دارد، کوردها در چنین شرایطی گرفتارند. خود بی‌کاران و رانده شده‌گان مردم ترک از مزارع‌شان در گروه‌های صدهزار نفری در کارخانه‌های اروپای شمالی مشغول کارند که در زمان بحران اقتصادی نخستین افرادی‌اند که از کارشان اخراج می‌شوند و از انزوایی اجتماعی و تبعیض در کشور میزبان رنج می‌برند. انگار به عقوبت رفتار دولت ملت ترک در حق کوردها گرفتار شده‌اند!

در خاورمیانه هم‌اکنون خیلی بیش از نیمی از جمعیت کشورها شهرنشین‌اند، که بیشترشان حاشیه‌نشین‌اند. قربانیان اصلی هم کوردها هستند، زیرا آنان ناچارند به شهرهای غیرکوردنشین مهاجرت کنند که فرهنگ و زبان‌شان در معرض تهدید و آسیب‌شدن است. هم‌چنین محروم‌ترین و از نظر اجتماعی نشان‌دارترین بخش‌های مردم و شهر را تشکیل می‌دهند و میزان عدم اشتغال و بزه‌کاری در میان آنان بسیار بالاست. کوردها هم‌چنین نه تنها به خاطر دگرگونی اقتصادی کشاورزی و یا تحت تأثیر اقتصاد جهانی، بلکه بر اثر جنگ‌های بی‌رحمانه، ویرانی و تخریب روستاها و محیط‌زیست و طبیعت‌شان، قحطی و سرکوبی سیاسی و نظامی دیارشان را ترک گفته‌اند. آنان

ناچارند به شیوه‌های گوناگون، از جمله دست‌فروشی اشیاء بنجل کسب درآمد کنند. عامل عمده‌ای که آنان (کوردها) را از یک شغل باثبات محروم می‌سازد فقدان آموزش، تبعیض قومی و مذهبی است. آنان همچنین در روابط اجتماعی درون اجتماع‌شان هم‌چنان به سنت‌های روستایی وابسته مانده‌اند. از همه مهم‌تر از هرگونه مشارکت معنی‌دار در فراگردهای سیاسی خارج از اجتماع‌شان به‌دورند. اگر خدماتی را هم از سوی دولت دریافت کنند، این خدمات را به عنوان حقوق شهروندان در نظر نمی‌گیرند، بلکه آن را به عنوان یک لطف می‌انگارند. در برابر رأی‌شان هنگام انتخابات‌ها خدمات شخصی کوچک، نهار و شام در ایران و یا ذغال سنگ برای سوخت‌شان در ترکیه برای تخفیف برخی مسائل دریافت می‌کنند ولی هرگز به آن‌ها این امکان داده نمی‌شود که از چنبره فقر بیرون آیند، یعنی از مشاغل مناسب، اتحادیه‌های کارگری درست و یک نقش تصمیم‌گیرانه در فراگرد سیاسی محروم هستند. با گذشت زمان، هنوز هم این مردم (کوردها) حاشیه‌نشین‌تر و منزوی‌ترند و از منابع تصمیم‌گیری، خصوصاً در ایران تحت سلطه‌ی تئوکراسی حاکم، به‌دور مانده‌اند و خارج از جریان اصلی اجتماعی قرار دارند. همه‌ی این موارد به از خود بیگانگی اجتماعی و سیاسی مردم بسیار فقیر منتهی می‌شود.

به نظر لوئیس این مسائل در میان مردمی که گرفتار اجتماعات حاشیه‌نشینی‌اند، کم‌تر به کمبود فی‌نفسه‌ی مادی، بلکه بیشتر به شکافی ارتباط دارد که فقر میان محرومان و طبقه‌ی متوسط مرفه در یک جامعه‌ی صنعتی می‌اندازد، یعنی همان جامعه‌ای که وعده‌ی تحرک صعودی را به

مردم فقیر می‌دهد. مردم فقیر شهری با اعتقاد به این که باید از این فقر بیرون آیند ولی امکانات یک چنین رهایی را از آنان دریغ داشته‌اند، گرفتار آن چیزی می‌شوند که لوئیس فرهنگ فقر می‌نامد، یعنی عقیده‌ی پیوسته‌ی فعال گریزگرایی، ارضای فوری، ناامیدی و تسلیم‌پذیری که لوئیس آن را یک نوع تطبیق و واکنش می‌انگارد که مردم فقیر نسبت به «جایگاه حاشیه‌ای‌شان در یک جامعه‌ی قشربندی‌شده‌ی طبقاتی و بسیار انفرادی سرمایه‌داری» از خودشان نشان می‌دهند. راه برون‌رفت از این فرهنگ فقر، رشد انسجام اجتماعی است؛ مانند پیوستن به یک اتحادیه، فعالیت برای یک هدف سیاسی برای کوردها رهایی ملی که این موارد فشار برای ایجاد دگرگونی به شمار می‌آیند و این همان فعالیتی است که برای کوردها ممنوع می‌شود. همه‌ی این موارد باعث می‌شود جوامع و گروه‌های مهاجرین روستایی در شهرهای بزرگ از جهت آرزوها شهری ولی از نظر روابط اجتماعی روستایی باقی بمانند.

مورد بعدی در مورد دیاسپورای کوردها به‌ویژه در اروپا، ناتوانایی در انسجام و یکپارچگی خود، ایجاد نهادهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و تشکل در یک سازمان جهت طرح مسئله‌ی کورد در سطح جهانی است و این که نسبت به آموزش در سطوح آموزش عالی بی‌تفاوت‌اند. علل این ضعف و ناتوانایی باید تحلیل شود.

